

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایده لوژیک

باب آواکیان

## خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون

پیشگفتار بر چاپ فارسی

پیشگفتار نویسنده بر چاپ فارسی

توضیح ناشر

### فصل ۱

انقلاب در کشورهای مستعمره

مقدمه

مارکس و انگلس

جنگهای آزادیبخش ملی در اروپا در دوران سرمایه داری در حال خیزش

امپریالیسم، انقلاب مستعمراتی را دگرگون می کند

روسیه : پلی بین شرق و غرب

تحلیل لنین و استالین از تحولات

مانو در باره انقلاب چین

تکیه استوار بر تحلیل طبقاتی

جبهه متحد تشکیل شد

نبرد یا تسلیم طلبی

استقلال و ابتکار عمل در جبهه متحد

انقلاب دمکراتیک نوین

کلید رهبری پرولتاریایی

جنگ داخلی علیه گومیندان

## مبارزه برای پیروزی انقلابی

### خدمات فلسفی

#### پروسه رشد

### دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری

#### برخورد به جنبشهای انقلابی

### نیاز دائم به رهبری پرولتاریایی

#### یک انترناسیونالیست کبیر

### یاداشتها

## پیشگفتار بر چاپ فارسی

انتشار "خدمات فنا ناپذیر مائو تسه دون" در سال ۱۹۷۸ - بفاصله دو سال از پیروزی کودتای بورژوازی نو خاسته در چین - واقعه ای پر اهمیت در جنبش پراکنده و سردرگم کمونیستی جهان بحساب می آمد. چرا که در مقابل بن بستهای کهنه رویزیونیستی - تروتسکیستی، و بیراهه های تازه گشوده انحلال طلبی و ارتداد، پرچم ظفرنمون مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو را همچنان بر افراشته نگاه داشته و به حملات وقیحانه امپریالیسم و ارتجاع جهانی علیه تئوری و پراتیک مائو تسه دون و رهروان انقلابی پاسخ می داد. این واقعیتی است که فشار شرایط عینی و ضربات ناشی از شکست پرولتاریا در چین بسیاری از گروه های م - ل سابق را در هم شکست و عناصر بسیاری را در اشکال گوناگون بکام بورژوازی روان ساخت، اما همان اقلیت محدود و کوچک باقی مانده کمونیست که بدرستی، تنها طریق در هم شکستن بن بست ها و موانع را در چنگ انداختن بر اصول خدشه ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو و بکار بست و تکامل این علم در مسیر تدارک و بر پایی انقلاب پرولتری، یافته بود موفق گشت با محکم کردن بنیان حرکت و نقطه عزیمت خویش، راه بازسازی جنبش کمونیستی و فائق آمدن بر بحران موجود در صفوف کمونیستها را هموار سازد. نگارش اثر حاضر جایگاه مهمی در پیشبرد این پروسه داشت.

جنبش کمونیستی ایران نیز از بحران موجود در جنبش بین المللی جدا نماند. در اینجا نیز گنج سری، ابهام، انحلال طلبی و ارتداد رواج یافت، در اینجا نیز بسیاری از گروه ها یا عناصر سابقا کمونیست در مقابل بحران و فشار سپر انداختند و خود را به اردوی بورژوازی تسلیم کردند. این تغییر و تحولات در صفوف سازمان ما هم منعکس گردید. در دورانی که مبارزه دو خط درون اتحادیه بحد پختگی می رسید و اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک می رفتند تا بصورت دو خط و برنامه کاملا متضاد در برابر هم قد علم کنند (زمستان ۵۹)، کمیته تحقیق سازمان که تحت هدایت هیئت تحریریه و رهبری سیاسی فعالیت می کرد، کار ترجمه "خدمات فنا ناپذیر مائو تسه دون" را به پیش برد و به پایان رساند. این اقدام، گامی در راستای گسست از سانتریسم و جهت گم کردگی، و رجوع به اصول بنیادین علم رهایی پرولتاریا

محسوب می شد. اما اوضاع جامعه در آغاز سال ۱۳۶۰ بگونه ای پیش رفت و تلاطمات سیاسی آنچنان عظیم و سریع اتفاق افتاد که ترجمه فارسی اثر حاضر امکان انتشار خارجی نیافت.

حال که در فاصله ۸ سال از نگارش کتاب به انتشار چاپ فارسی آن اقدام می کنیم، تذکر یک نکته را ضروری میابیم. طی این سالها، پرولتاریای بین المللی موفق گردید در پرتو جمع بندی از تجارب گذشته و سنتز آن، در عرصه های متفاوت قدمهای مهمی جهت تکامل علم انقلاب به پیش بردارد و از برخی ناروشنیها، محدودیتها، خطاها یا انحرافات موجود در تئوری و پراتیک گذشته جنبش بین المللی کمونیستی جمع بندی راهگشا و صحیحی را ارائه دهد. بنابراین، می باید به متن حاضر با در نظر داشت این جمع بندی ها و تکاملات نگاه کرد. این همان نکته ایست که رفیق آوکیان در پیشگفتار بر چاپ فارسی کتاب بدان اشاره می کند و موارد مشخص ناروشنی ها و اشتباهات گذشته پرولتاریا - که برخی سطور این اثر نیز بچشم می خورد - را بر می شمرد. اما آنچه اساس است، عظمت خدمات تئوریک و عملی مائو تسه دون به مارکسیسم انقلابی است که با چیره دستی، روشن بینی و برخورد قدرتمند ماتریالیستی - دیالکتیکی نویسنده در این کتاب منعکس شده و اثری ارزشمند و راهگشا را به گنجینه ادبیات پرولتاریا افزوده است.

ما نیز در بیستمین سالگرد مرگ رفیق مائو مفخریم از اینکه می توانیم ترجمه فارسی "خدمات فناناپذیر مائو تسه دون" را در اختیار رهروان کمونیسم و طالبان انقلاب قرار دهیم.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

#### **پیشگفتار نویسنده بر چاپ فارسی**

"خدمات فناناپذیر مائو تسه دون" در پاسخ به کودتای ارتجاعی و غصب قدرت توسط رویونیستهای عالیرتبه حزب کمونیست چین متعاقب مرگ مائو نوشته شد. نوشتن این کتاب در عین حال نتیجه مستقیم مبارزه حاد دو خط درون حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی) بود. مبارزه ای که بنوبه خود بخشی از مبارزه مرگ و زندگی وسیعتری درون کل جنبش کمونیستی بر سر موضع گیری در قبال این کودتای ارتجاعی و تشدید کلی تضادهای اصلی در اوضاع جهانی محسوب می شد: آیا باید درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون را فروافکنده مورد حمله قرار داد و یا با قدرت از آن دفاع کرده و جسورانه بر پایه اش در موقعیت تشدید و بروز ناسازگاری های نوین که در عین حال شرایط طلوع فرصتهای انقلابی است به پیش رفت؟ به این ترتیب "خدمات فناناپذیر مائو تسه دون" نگاشته شد تا خلاصه ای از خدمات مائو به مارکسیسم - لنینیسم (تکامل کیفی در متدولوژی و نگرش انقلابی پرولتاریای بین المللی، چه در بسیاری زمینه های مشخص و چه بطور کلی) بدست دهد. ولی در عین حال نوشتن این کتاب ضد حمله ای بود در مقابل تلاشهایی که رویونیستهای چینی و سائر نیروهای ضد انقلابی در سطح بین المللی برای رد، تحریف و بی اعتبار کردن خدمات مائو تسه دون به تئوری و عمل انقلاب جهانی پرولتاریا، و ربودن حیاتی ترین سلاح پرولتاریای بین المللی و جنبش بین المللی کمونیستی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون به پیش می بردند.

"خدمات فناناپذیر مائو تسه دون" قبل از اینکه حزب ما و سایر نیروهای جنبش بین المللی کمونیستی قادر شوند به وظیفه جمع بندی همه جانبه و عمیق از تجربه تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی بپردازند نوشته شد. در واقع برای آغاز این جمع بندی، برای پاسخ گویی به این وظیفه حیاتی که با کودتای ارتجاعی چین و بطور کلی با اوضاع جهانی مطرح گشت، لازم بود ابتدا خطوط اساسی تمایز روشن شوند. بخصوص در مورد مسئله نقش مائو تسه دون بعنوان

رهبر برجسته پرولتاریای بین‌المللی، خدمات وی و تکامل کیفی مارکسیسم - لنینیسم توسط او. بر این پایه بود که تجمع دوباره نیروهای کمونیسم انقلابی و پرولتاریای بین‌المللی و شروع یک مبارزه سیستماتیک برای جمع‌بندی از تجربه تاریخی جنبش بین‌المللی کمونیستی میسر شد. که این جمع‌بندی خود بخشی است مهم از تجمع دوباره و شانه دادن به زیر وظایفی که در اوضاع کنونی جهان در برابر این نیروها قرار دارد. بی دلیل نیست که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بخش "مسائلی ناظر بر تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی" بر این اصل مهم تاکید می‌کند که: "دفاع از تحول کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائو، مسئله‌ای خصوصا مهم و مبرم را در جنبش بین‌المللی و در میان کارگران آگاه و دیگر افراد انقلابی در جهان امروز نمایندگی می‌کند."

در کتاب "خدمات فناپذیر مائو تسه دون" به بعضی از جوانب مهم این تجربه تاریخی اشاره شده و برخی از انتقادات اولیه مطرح گشته است. در فصل نتیجه‌گیری کتاب خاطر نشان شده که "بخصوص در مورد مائو بنظر می‌رسد گرایش مبنی بر بسط بیش از حد تجربه انقلاب چین به سطح بین‌المللی موجود بوده است. این امر خصوصا شکل قائل شدن یک خصلت یا یک جنبه ملی به مبارزه در (حداقل برخی از) کشورهای سرمایه‌داری و حتی امپریالیستی بخود می‌گیرد و این در شرایطی است که چنین مقوله‌ای نمی‌تواند یک نقش مترقی داشته باشد." سپس به اختصار این نکته تشریح گشته است. ولی نکته اساسی تر مطرح شده در کتاب این است که چنین گرایش غلطی بخشی از یک مشکل بزرگتر در تجربه تاریخی جنبش بین‌المللی کمونیستی بعد از سالهای ۱۹۳۰ بوده و، مسئله‌ای که تعمق بیشتر در آن و جمع‌بندی از آن اهمیت بسیار دارد. (البته در آن زمان جمع‌بندی حزب ما هنوز این نبود که خطی که مدتهای مدید مورد قبول جنبش بین‌المللی کمونیستی بوده - که با حمله امپریالیست آلمان به اتحاد جماهیر شوروی و ورود به جنگ جهانی دوم، خصلت کلی جنگ عوض شد و عمدتا و اساسا به یک جنگ مترقی ضد فاشیستی تبدیل شد - یک خط غلط است، "فتح جهان کاری که پرولتاریای بین‌المللی باید انجام دهد و خواهد داد" باب آواکیان، انتشارات آر.سی.پی. شیکاگو، آمریکا ۱۹۸۲ شرحی از اختلافات اساسی ما با این خط، انتقاد ما از آن و طرحی کلی از دیدگاه ما نسبت به تجربه تاریخی جنبش بین‌المللی کمونیستی بدست می‌دهد.)

پس از این انتقاد و با نگرش همه‌جانبه‌تر به خدمات مائو در پرتو جمع‌بندی عمیق‌تری که در چند سال اخیر از تجربه تاریخی جنبش بین‌المللی کمونیستی بدست آمده، تکرار و تاکید بر درسی که در خاتمه "خدمات فناپذیر مائو تسه دون" گرفته شده، اهمیت خاص می‌یابد.

در سراسر این کتاب و بخصوص در فصل نتیجه‌گیری، برخی از مهمترین خدمات مائو تسه دون، از جمله عظیمترین آنها - تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مورد تحلیل قرار گرفته است. این خدمات نه تنها بوضوح بر هر اشتباهی که مائو مرتکب شده می‌چربند، بلکه وی را بمثابة کبیرترین انقلابی زمان ما مشخص می‌گرداند. ولی باید روشن شود که ارزیابی از خدمات یک رهبر کبیر انقلابی بمانند مائو دقیقا به منظور آموختن از آنها و پیشبرد با صلابت تر امر انقلاب است، امری که این رهبران چنین الهامات و رهنمودهای با ارزشی را برایش تامین کرده‌اند. طی دورانی که از نوشتن این کتاب می‌گذرد، اهمیت این جهت‌گیری صدچندان گشته است، دورانی که مشخصه اش تشدید تضادهای اصلی جهان - و بخصوص تضاد حدت‌یابنده بین روند جنگ جهانی امپریالیستی و روند انقلاب علیه امپریالیسم است.

با همین جهت‌گیری است که من از چاپ "خدمات فناپذیر مائو تسه دون" استقبال می‌کنم و مشتاقانه منتظر توزیع آن در میان انقلابیون ایرانی و سایرین هستم. قیام توده‌ای انقلابی ایران در سالهای ۷۹ - ۱۹۷۸ که منجر به سرنگونی شاه از تختش شد، ضربه‌ای عمده به امپریالیسم وارد کرد و امواج پر قدرتی به سراسر جهان فرستاد. این قیام نمایش

پر قدرت پتانسیل انقلابی در ایران و فی الواقع در سطح بین المللی - در این شرایط تعیین کننده از تاریخ جهان بود. غصب ارتجاعی قدرت توسط خمینی و "جمهوری اسلامی" اش لزوم یک انقلاب همه جانبه را پیش نمایان می سازد. انقلاب در ایران هنوز باید - تا قله های نوین - به پیش برده شود و البته تحت رهبری پیشاهنگی که خود را بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون استوار کرده و نبرد را بر پایه انترناسیونالیسم پرولتری و بعنوان بخشی، بخش مهمی، از انقلاب پرولتری جهانی به پیش برد. امیدوارم این کتاب خدمتی به این روند باشد.

باب آوکیان

اکتبر ۱۹۸۶

### توضیح ناشر

"خدمات فناپذیر مائو تسه دون" ابتدا بصورت مجموعه ای از هفت مقاله در "انقلاب"، ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، منتشر شده بود. این مقالات که توسط باب آوکیان، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا نوشته شده بودند، بین آوریل ۱۹۷۸ و ژانویه ۱۹۷۹ در صفحات "انقلاب" ظاهر گشتند. تصمیم به نوشتن این مقالات بخشی بود از پروسه عمومی کردن خط آر.سی.پی در باره کودتای رویزیونیستی ۱۹۷۶ در چین که در برافراشته نگاه داشتن پرچم مائو تسه دون در زمانی که از نقاط مختلف مورد حمله قرار داشت، تعیین کننده بود. چهار فصل اول کتاب قبل از انتشار بیانیه کمیته مرکزی و جلسات یاد بود مائو تسه دون در سپتامبر ۱۹۷۸، هنگامیکه تحلیل حزب از کودتای رویزیونیستی ۱۹۷۶ در چین علیه خط مائو و چهار نفر (وانگ هونگ-ون، چانگ چون-چیاو، چیانگ چینگ و یائو ون-یوان) که دفاع از آنها رهبری می کردند علنی گردید، نوشته شده بودند. سه فصل آخر بعد از سپتامبر ۱۹۷۸ برشته تحریر در آمده اند و بنابراین آشکارا بر علیه خط رویزیونیستی حاکمین فعلی چینی صحبت می کنند. در هنگام آماده ساختن مقالات برای انتشار بصورت یک کتاب، نویسنده در نوشته اصلی آن تغییراتی جزئی انجام داده است.

اول ماه مه، ۱۹۷۹

## فصل ۱

### انقلاب در کشورهای مستعمره

#### مقدمه

مائو بزرگترین انقلابی و بزرگترین رهبر مارکسیست-لنینیست زمان ما بود. او بیش از ۵۰ سال مردم چین را در مبارزاتی تاریخی رهبری کرده و به طبقه کارگر و مردم ستمدیده تمام کشورها الهام و روشنایی نوین بخشید. تحت رهبری او چین از یک کشور عقب مانده تحت سلطه امپریالیسم به پایگاه پرولتاریای بین المللی در جنگ علیه امپریالیسم و ارتجاع، به سنگر و چراغ راهنمای انقلاب جهانی بدل گشت. خدمات مائو تسه دون به جنبش انقلابی در سطح جهان، به علم انقلاب طبقه کارگر بین المللی، مارکسیسم-لنینیسم و به ماموریت تاریخی طبقه کارگر در محو تمام تمایزات طبقاتی و بظهور رساندن عصر کمونیسم، در واقع فنا ناپذیر می باشند.

انقلاب کردن در کشوری چون چین، کشوری مستعمره (یا نیمه مستعمره) با بیشترین جمعیت جهان و با قلمروی پهناور، تقسیم شده توسط امپریالیستهای متفاوت و متحدین ارتجاعی بومی اشان، و ارتقاء آن انقلاب تا سوسیالیسم، پیروزی شایان مردم چین بود که نه تنها خود چین بلکه چهره تمام جهان را اساساً تغییر داد. مائو آنها را در اتمام این کار در چند دهه مبارزه سخت و پر پیچ و خم با اعمال مشخص اصول جهان شمول مارکسیسم-لنینیسم به شرایط مشخص چین، بر زمینه انقلاب جهانی، رهبری کرد. و در این میان این اصول را غنا بخشید.

فصل اول این کتاب در مورد خدمات مائو مشخصاً بر روی مسائل اساسی تئوری مارکسیسم و استراتژی مربوط به انقلاب در کشورهای مستعمره که وی در هنگام رهبری مردم چین در کسب رهایی و پیشرفت بسوی سوسیالیسم آنرا بکار گرفته و غنا بخشید، بخصوص در تکامل خط انقلابی دمکراتیک نوین، متمرکز است.

### مارکس و انگلس

به منظور درک بهتر خدمات مائو، در ابتدا لازم است مروری بر تکامل مارکسیسم-لنینیسم در مورد مسئله ستم ملی و مستعمراتی، انقلاب ملی و انقلاب در کشورهای مستعمراتی داشته باشیم. مارکس و انگلس سوسیالیسم علمی را در اواسط قرن نوزدهم پایه گذاشتند. در آن زمان آنها رشد سرمایه داری و نفوذ و تأثیر تولید کالایی سرمایه داری را نه تنها در خود کشورهای سرمایه داری بلکه در تمام نقاط جهان مورد تحلیل قرار دادند. آنها در "مانیفست کمونیست" خاطر نشان ساختند:

صنایع بزرگ، بازار جهانی را، که کشف آمریکا آنرا زمینه چینی کرده بود، بوجود آورد. بازار جهانی به تجارت و دریانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق العاده ای داد. این امر بنوبه خود در توسعه صنایع تأثیر کرد و بهمان نسبتی که صنایع و کشتی رانی و راه آهن بسط می یافت، بورژوازی نیز رشد و تکامل می پذیرفت و بر سرمایه های خویش می افزود و همه طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب می راند...

نیاز بیک بازار دائم ا لتوسعه برای فروش کالاها ی خود، بورژوازی رابهمه جای کره زمین میکشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد...

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسایل ارتباطی، همه و حتی وحشی ترین ملل را به سوی تمدن می کشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی- همان توپخانه سنگینی است که با آن هر گونه دیوارهای چین را در هم می کوبد و لجوجانه ترین کینه های وحشیان به بیگانگان را وادار به تسلیم می سازد. وی ملتها را ناگزیر می کند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که به اصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند، بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آنکه جهانی همشکل و همانند خویش می آفرینند. (۱)

مارکس و انگلس استوارانه از مبارزات ملل ستم دیده و توده های مردم در مناطق مستعمراتی که در معرض این شکل از استعمار سرمایه داری بودند، پشتیبانی کردند- از جمله مبارزات مردم ایرلند، شورشهای توده های در نقاطی مثل هند، ایران و چین. برای مثال در مقاله ای تحت عنوان "انقلاب در چین و اروپا" که توسط کارل مارکس در سال ۱۸۵۳ نوشته شد و تأثیرات "شورش تاپیه" را مورد تحلیل قرار داد، وی خاطر نشان ساخت که انگلستان از طریق تحمیل تجارت تریاک و از طریق دیگر در چین بر چین و توده های مردمش تحقیر و ستم اعمال کرد. اما در عین حال

این موجب در هم شکستن ایزولاسیونی که به حفظ سیستم کهن فئودالی در چین کمک می کرد، گشت. در این مقاله مارکس خاطر نشان ساخت که:

انزوای کامل شرط اولیه ابقای چین کهن بود. آن انزوا که به وسیله انگلستان بشیوه قهری بی پایان رسید، ناچاراً و گریز ناپذیر می بایستی به استحاله چین کهن بیانجامد، دقیقاً همچون تن مومیایی شده ای که از تابوت نفوذ ناپذیرش بیرون آورده شده و در معرض هوای آزاد قرار بگیرد. حال که انگلستان موجب انقلاب در چین گردیده، سؤال این است که آن انقلاب چگونه در موقع خود بر انگلستان تاثیر خواهد گذاشت، و از طریق انگلستان بر اروپا. پاسخ به این سؤال چندان مشکل نیست....

اگر یکی از بازارهای عظیم انگلستان ناگهان منقبض شود. این امر ضرورتاً رسیدن بحران را تسریع خواهد نمود، اکنون شورش چینی ها برای حال حاضر باید دقیقاً این تاثیر را بر انگلستان داشته باشد. (۲)

چند دهه بعد، در سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ انگلس تحلیل مهمی را در مورد بسط ستم مستعمراتی در کشورهایی چون چین انجام داد و بازتاب آن در اوضاع اروپا و رابطه اساسی میان انقلاب کشورهای سرمایه داری و انقلاب در مستعمرات را متذکر شد. برای مثال در نامه ای به کارل کائوتسکی در ۱۸۹۴ انگلس متذکر می شود که:

جنگ بین چین و ژاپن نشاندهنده بسر رسیدن دوران چین کهن، تحول کامل، اگرچه تدریجی، تمام بنیان اقتصادی آن، منجمله محو پیوندهای دیرپای میان کشاورزی و صنعت در دوستانا بوسیله صنایع بزرگ، راه آهن و غیره بود و بنا براین کوچ جمعی باربران و عملگاران چینی به اروپا و نتیجتاً رشد آنتاگونیسم ها به سطح بحران، را باعث گردید. این دوباره طعنه شگفت انگیز تاریخ است: فقط چین مانده است که به فتح تولید سرمایه داری در آید، و برای تحقق این امر بالاخره تولید سرمایه داری موجودیت خود را در خانه خودش ناممکن می سازد. (۳)

اما در آن زمان انگلس نه قادر بود که رابطه واقعی بین انقلاب در شرق و غرب را پیش بینی کند و نه قادر بود پیش بینی کند که انقلاب در کشورهایی چون چین چه شکل ویژه ای بخود خواهد گرفت. برای مثال، او در نامه ای به کارل کائوتسکی در سال ۱۸۸۲ متذکر شد که " در مورد اینکه، این کشورها قبل از اینکه به سازماندهی سوسیالیستی برسند از چه فازهای اجتماعی و سیاسی باید گذر کنند، من فکر می کنم ما امروز فقط می توانیم فرضیه های بی مصرفی اظهار کنیم." (۴)

در مجموع، در آن زمان مارکس و انگلس با مسئله مستعمرات در اولین فاز توسعه سرمایه داری- سرمایه داری ماقبل سرمایه داری انحصاری- قبل از تکامل آن به امپریالیسم برخورد کردند. این دورانی بود که استعمار از نظر اقتصادی توسط صدور کالا، تولیدات کامل شده، مشخص میشد. در حالیکه بعدها در دوران امپریالیسم با صدور سرمایه، چنانکه لنین در "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" تحلیل کرد، مشخص می گشت. بنابراین پروسه ای که مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" شرح داده بودند (گرایش به صدور کالاهای تولید شده در کشورهای سرمایه داری به مناطق عقب مانده جهان برای تغییر آنها به تصویر کشورهای سرمایه داری) کاملاً توسعه نیافت. در عوض با ظهور امپریالیسم و تغییراتی که متعاقب آن در طبیعت مناسبات بین کشورهای سرمایه داری و مستعمرات شان بوجود آمد (انگونه که لنین جمع بندی کرد)، سلطه استعماری توسط امپریالیسم تمایل داشت که رشد سرمایه داری در مستعمرات را کند ساخته و آنها را در یک حالت عقب ماندگی تحمیلی نگه دارد.

**جنگهای آزادیبخش ملی در اروپا در دوران سرمایه داری در حال خیزش**

از ابتدا مارکس و انگلس به تحلیل از رشد جنبشهای رهایی بخش ملی بورژوایی در اروپای غربی، جاییکه مرکز اینگونه جنبشها در آن زمان بود، توجه بسیاری مبذول داشتند. مارکس و انگلس از جنبشهای رهایی بخش بورژوایی تا بدانجا، و زمانی که نماینده مبارزه بر علیه استبداد فئودالی و علیه دولتهای ارتجاعی عقب نگهدارنده رشد سرمایه داری، که در آن زمان هنوز از نظر تاریخی در شماری از کشورها همچون ایتالیا و آلمان و غیره در دستور روز قرار داشتند، پشتیبانی کردند.

برای مثال در ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰، آلمان که هنوز یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک را به پایان نرسانده بود به جنگ علیه فرانسه ناپلئون سوم، که به همراه روسیه تزاری از وحدت آلمان بر پایه ای سرمایه دارانه ممانعت بعمل آورده بودند، دست زد. از آنجا بیکه این وحدت در آن زمان گامی متری را نمایندگی میکرد، مارکس و انگلس این مبارزه از جانب آلمان را پشتیبانی کردند. لنین با پیش گذاردن و مبارزه برای خط صحیح در جنگ جهانی اول و در مخالفت با سوسیال شوینیسم (سوسیالیسم در گفتار و ناسیونال شوینیسم و دفاع از بورژوازی خودی در کردار) این سیاست مارکس و انگلس را باز کرد و برای مثال گفت:

جنگ ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰ از طرف آلمان تا زمان شکست ناپلئون سوم جنگی تاریخی متری بود، چرا که ناپلئون به همراه تزار سالها بر آلمان ستم روا داشته بودند. اما همینکه جنگ بسط غارت فرانسه (رشد یافت، مارکس و انگلس قاطعانه آلمانها را محکوم *Lorrain* و *Alzas*) الحاق آلمانی نمودند.

و حتی در اوایل جنگ، مارکس و انگلس امتناع بیل و لیبکنخت (رهبران سوسیالیست در آلمان) از رای دادن برای قرضه ها را مورد پشتیبانی قرار داده و به (سوسیالیستها) گوشزد کردند که از وحدت با بورژوازی پرهیز کرده، بلکه منافع طبقاتی مستقل پرولتاریا را حفظ کنند. تعمیم دادن ارزیابی از این جنگ رهایی بخش- ملی بورژوا- متری به جنگ امپریالیستی فعلی چیزی نیست مگر به ریشخند گرفتن حقیقت...

هر فردی که امروز به تحوه برخورد مارکس به جنگهای دوران بورژوازی متری استناد کند و این گفته مارکس که "پرولتاریا سرزمین پدری ندارد" که دقیقا در مورد عصر بورژوازی کهنه و ارتجاعی یعنی عصر انقلابات سوسیالیستی مصداق دارد را فراموش کند، مرتکب بیشرمانه ترین تحریفات نظر مارکس شده و دیدگاه بورژوایی را به جای دیدگاه سوسیالیستی می نشانند. (۵)

لنین پیوسته توضیح داد که چرا مارکس و انگلس از جنبشهای رهایی بخش بورژوایی گوناگون در اروپای غربی در نیمه دوم قرن نوزدهم، حتی در ۱۸۹۱ که بقول انگلس در صورت وقوع جنگ علیه روسیه و فرانسه این وظیفه سوسیالیستهای آلمانی خواهد بود که از سرزمین پدریشان دفاع کنند، پشتیبانی میکردند.

لنین با حمله به سوسیال شونیستهایی که سعی میکردند از این مواضع مارکس و انگلس سوء استفاده کنند، بوضوح بیان میکند که در شرایطی که مارکس و انگلس برخوردی را اتخاذ کردند که تعیین کنند پیروزی چه کسی در جنگ بین دولتهای اروپایی مطلوبتر است، مسئله از این قرار بود "هیچ سؤال دیگری در این زمان نمی توانست مطرح باشد مگر این سؤال: پیروزی کدام بورژوازی، پیروزی کدام ترکیب از نیروها، شکست کدام نیروهای ارتجاعی (نیروهای استبداد فئودالی که رشد بورژوازی را سد می کردند) به دمکراسی معاصر " عرصه عمل " بیشتری خواهد بخشید". (۶) به کلامی دیگر لنین تاکید کرد که " پیروزی کدام بورژوازی مطلوبتر خواهد بود". این بدین خاطر بود که همچنانکه در گذشته اشاره شد، جنبشهای رهایی بخش بورژوایی در اروپای غربی هنوز می توانستند تحت شرایط معینی در آن زمان نقش متری بازی کنند. اما لنین بدون درنگ اضافه کرد که " حتی تصور وجود جنبشهای ترقی خواهانه بورژوایی،



خواه لیبرالی معتدل، و یا شدیداً دمکراتیک در بریتانیا، آلمان یا فرانسه غیر ممکن است." چرا که عصر اینگونه جنبشها با گذار این کشورها به امپریالیسم به پایان رسیده است. (۷)

و باز هم، مارکس و انگلس با مسائل ملی و مستعمراتی و مسئله مبارزات رهایی بخش ملی در دوره سرمایه داری در حال خیزش برخورد کردند، دورهای که مبارزات رهایی بخش علیه ستم ملی و بقای فنودالیسم، حتی اگر تا آخرین حد ممکن نیز پیش برده می شدند، تنها میتوانستند به استحکام حاکمیت بورژوازی و سرمایه داری منجر گردند. و بطور کلی در حین اینکه مارکس و انگلس خیزش های توده ای در کشورهای شرق را مورد تحلیل و پشتیبانی قرار می دادند، توجه آنها در خصوص مسئله ملی، عمدتاً بر روی جنبشهای رهایی بخش بورژوازی در اروپای غربی، جائیکه چنین جنبشهایی متکامل ترین بوده و در تعیین وقایع جهانی تأثیر گذار بودند، تمرکز یافته بود.

### امپریالیسم، انقلاب مستعمراتی را دگرگون می کند

تکامل سرمایه داری به امپریالیسم در معدودی از کشورهای کاپیتالیستی باعث تغییرات شگرفی نه تنها در خود این کشورها، بلکه در مقیاس جهانی، و مشخصاً تغییراتی در مناسبات آنها با مستعمراتشان و همچنین روابط درونی خود این مستعمرات گردید. در حین اینکه در این دوران مستعمرات مورد ستم وحشیانه تری قرار گرفته و در مجموع توسعه اقتصادیشان عقب نگه داشته شد، اما نفوذ روز افزون و سلطه امپریالیسم در این مستعمرات باعث اضمحلال بیشتر روابط اقتصادی کهن و تبدیل مناسبات تولیدی فنودالی به مناسبات تولیدی نیمه فنودالی، بخصوص در روستاهای کشورهای بسیاری در شرق همچون چین و غیره، گردید.

این امر باعث رشد بیشتر پرولتاریا در مستعمرات شده، همزمان رشد بورژوازی ملی را در آنجا، که کماکان تحت سلطه امپریالیسم بود، محدود نمود. در عین حال بخش عظیم و در واقع اکثریت توده ها در این جوامع کماکان دهقانان بودند که پایشان در مناسبات فنودالی و نیمه فنودالی در روستاها بند بوده و تحت ستم و استثمار خرد کننده مالکین ارضی، که تکیه گاه عمده امپریالیستها بودند، قرار داشتند. در نتیجه همانگونه که رشد سرمایه داری در کشورهای سرمایه داری شرایط سرنگونی خود را فراهم آورده و گورکن خود یعنی پرولتاریا را بوجود آورد، با تکامل سرمایه داری به امپریالیسم، سلطه امپریالیستی در مستعمرات نیز شرایط را برای شکست خویش فراهم کرد.

در این مستعمرات، به مبارزه ای فی الفور علیه امپریالیسم و فنودالیسم می بایست دامن زده میشد و نیروهایی را که می شد در این مبارزه متحد کرد نه تنها شامل طبقه رهبری کننده (پرولتاریا) بلکه همچنین توده های وسیع دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بخشهایی از خود بورژوازی، خصوصاً بخش میهن پرست بورژوازی ملی نیز بود، این بورژوازی در عین حال که به طرق گوناگون نیز توسط سلطه امپریالیستی و مناسبات فنودالی در کشور، عقب نگاه داشته شده و تحت شرایط خاصی می توانست به عنوان متحد علیه امپریالیسم و فنودالیسم به حساب آید.

بنابراین با توسعه سرمایه داری به عنوان امپریالیسم در مثنی از کشورهای سرمایه داری، و در ارتباط با آن موقعیت و نقش جنبشهای رهایی بخش ملی تغییر کرد. در خود کشورهای امپریالیستی البته دیگر جنبشهای رهایی بخش بورژوازی نمی توانستند نقش مترقی داشته باشند و در واقع مربوط به گذشته بودند.

در مستعمرات این قدرتهای امپریالیستی، نه تنها جنبشهای رهایی بخش قادر به ایفای نقشی بسیار انقلابی و مترقی بودند و نه آنها توده ها به صورت روزافزون به مقاومت در مقابل امپریالیسم بپا می خواستند، بلکه بعلاوه با تغییراتی که بیشتر خلاصه شد، این امکان بوجود آمد که پرولتاریا رهبری جنبشهای رهایی بخش ملی را در دست گرفته و آنرا نه تنها بسوی هدف فوری شکست امپریالیسم و نوکران بومیشان، خصوصاً طبقه مالکین فنودال، رهبری کند، بلکه آنرا

ارتقاء داده تا مرحله سوسیالیستی انقلاب به پیش برد. بنابراین دو وضعیت متفاوت و اساسا مخالف در اروپای غربی از یک طرف و کشورهای تحت سلطه در شرق از طرف دیگر در رابطه با مسئله ملی وجود داشت.

اما در عین حال، در اروپای شرقی وضعیت سومی هم موجود بود. آنجا هنوز مسئله سرنگونی ستم ملی و سلطه فئودالیسم بطور کامل حل نشده بود و بر خلاف اروپای غربی که سرمایه داری در کل وارد مرحله امپریالیسم شده بود، می توانست نقش مترقی ایفاء کند.

لنین نه تنها امپریالیسم را مورد بررسی موشکافانه قرار داد بلکه مسئله ملی در دوران امپریالیسم را مشخصا بررسی نمود. در کتاب "کاریکاتوری از مارکسیسم"، لنین کشورها را در رابطه با مسئله ملی بدینگونه طبقه بندی نمود: نوع اول: کشورهای پیشرفته اروپای غربی (و آمریکا) که در آنها جنبشهای ملی چیزی مربوط به گذشته است. نوع دوم: اروپای شرقی، جایی که در آنجا مسئله ای مربوط به زمان حال است. نوع سوم: کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، جایی که عمدتا مربوط به آینده می شود". (۸)

### روسیه: پلی بین شرق و غرب

روسیه خود به نوعی پلی بین شرق و غرب بود، بدین معنی که در حالیکه سرمایه داری در روسیه توسعه یافته و در حقیقت به مرحله سرمایه داری انحصاری رسیده بود، با این وجود در مناطق روستایی و جایکه اکثریت عظیم توده ها سکنی داشتند، بقایای فئودالیسم گسترده بوده و شکل غالب را تشکیل می داد. در همان زمان روسیه تا فوریه ۱۹۱۷ همچنان تحت تسلط حاکمیت مطلقه تزار بود. خلاصه اینکه انقلاب بورژوا دمکراتیک در روسیه به پایان نرسیده بود، اگرچه روسیه وارد مرحله امپریالیسم شده بود، بعلاوه در روسیه تعداد زیادی ملیتهای تحت ستم وجود داشت که مبارزاتشان علیه استبداد مطلقه تزاری و سلطه روسیه کبیر نقش مترقیانه ای داشته و بعنوان متحدینی برای پرولتاریا بشمار می رفتند. لنین و استالین مسئله حق تعیین سرنوشت برای این ملل را طرح کرده و برای آن به عنوان بخش مهمی از انقلاب روسیه مبارزه کردند.

همچنین، حتی در دوره خیزشهای انقلابی در روسیه در سالهای ۱۹۰۵، لنین در اثر معروف خویش "دو تاکتیک سوسیالیسم در انقلاب دمکراتیک" ضرورت اتحاد کارگران با دهقانان را برای سرنگونی استبداد تزاری به عنوان اولین قدم و مرحله ضروری انقلاب در روسیه، در آزمون مطرح کرد.

لنین خاطر نشان ساخت که بورژوازی در روسیه نمی تواند و نمیخواهد که انقلاب دمکراتیک را به انجام رساند و تنها تلاشهای متحدانه کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا و حزبش می تواند این رسالت را به پایان برساند، در عین حال لنین گوشزد نمودند که برای پرولتاریا، انجام انقلاب دمکراتیک به معنی پایان کار نیست بلکه قدمی است در جهت نیل به انقلاب سوسیالیستی. لنین در "دو تاکتیک" نوشت:

دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بدون شک فقط یک هدف گذرا و موقتی سوسیالیستی است، ولی بی اعتناعی به این وظیفه در عصر انقلاب دمکراتیک، ارتجاع محض است... شعار ما، در عین تصدیق این موضوع که این انقلاب طبیعت مسلما بورژوایی دارد و قادر نیست مستقیما از حدود انقلاب صرفا دمکراتیک خارج بشود، این انقلاب معین را به جلو سوق می دهد و میکوشد به این انقلاب شکلهایی بدهد که حداکثر سودمندی را به حال پرولتاریا داشته باشد، بالنتیجه می کوشد از انقلاب دمکراتیک به منظور موفقیت آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید". (۹)

لنین راه سوسیالیسم در روسیه را در این فرمول جمع بندی می کند: طبقه کارگر باید از طریق انقلاب دمکراتیک همراه با توده های دهقانان به عنوان متحدین قابل اتکایش در این مبارزه بجنگد، سپس باید مبارزه را ارتقاء داده برای انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی و دیکتاتوری پرولتاریا همراه با توده های دهقانان فقیر، بخصوص عناصر نیمه پرولتاریا در روستاها به عنوان قابل اتکاء ترین متحدانش، مبارزه کند. (۱۰)

اگرچه انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه شکست خورد، اما در فوریه ۱۹۱۷ استبداد تزاری از طریق یک قیام توده ای سرنگون شد. در آن لحظه لنین جمع بندی کرد که انقلاب بورژوا دمکراتیک در روسیه تا حد ممکن بانجام رسیده و مرحله بعدی و فوری، مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا و برقراری سوسیالیسم است. و در حقیقت در اکتبر همان سال، انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی در روسیه پیروز شد.

این امر باعث تغییرات بنیادین در جهان شد، و برقراری اولین کشور سوسیالیستی را رقم زد و همراه با تغییراتی که امپریالیسم باعثش شده بود، متحول شدن جنبشهای رهایی بخش ملی در مستعمرات را ممکن ساخت. اگر خصلت عمومی را در نظر بگیریم، مبارزات رهایی بخش ملی در کشورهای مستعمره دیگر بخشی از جنبشهای بورژوا دمکراتیک کهن، بخشی از انقلاب سرمایه داری کهن که به حاکمیت بورژوازی و برقراری سرمایه داری منجر می گشت نبود، بلکه مولفه ای از انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای جهانی، و متحد پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری در مبارزاتش علیه امپریالیسم و برای سوسیالیسم در مقیاس جهانی گشت. استالین این تکامل را در سال ۱۹۱۸ بصورت زیر جمع بندی کرد:

*اهمیت جهانی انقلاب اکتبر عمدتاً حقایق زیر را شامل می شود:*

۱) *حیطه مسئله ملی را بسط داد و آنرا از مسئله خاص مبارزه بر علیه ستم ملی در اروپا به مسئله عمومی تر رهایی خلقهای تحت ستم، مستعمرات و نیمه مستعمرات از یوغ امپریالیسم تبدیل نمود.*

۲) *احتمالات رهایی خلقهای تحت ستم و همچنین راههای درست بسمت آنرا بسط داده و بدین ترتیب شرایط برای رهایی خلقهای تحت ستم در غرب و در شرق را وسیعاً تسهیل نموده و آنان را وارد جریان مشترک مبارزه پیروزمند بر علیه امپریالیسم نموده است.*

۳) *و به این صورت پلی بین غرب سوسیالیست و شرق به بردگی کشیده شده، برقرار ساخته، جبهه جدیدی از انقلابات علیه امپریالیسم جهانی را که از پرولتاریا در غرب، از طریق انقلاب روسیه، تا ملل تحت ستم در شرق را شامل می شود، آفریده است. (۱۱)*

### **تحلیل لنین و استالین از تحولات**

در سالهای بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه در سال ۱۹۱۷، لنین و استالین نه تنها تغییر در خصلت عمومی جنبشهای مستعمرات را تحلیل کردند بلکه توجه خاصی به توسعه این جنبشها و پیشبرد صحیح سیاست کمونیستها در رابطه با آنها مبذول داشتند. لنین در سالهای اولیه انترناسیونال سوم ( انترناسیونال کمونیستی یا کمینترن) به تدوین خط آن در مورد مسئله ملی مستعمراتی و بخصوص خط و کار آن در رابطه با جنبشهای رهایی بخش مستعمرات در شرق سمت و سو داد.

پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه مارکسیسم-لنینیسم را در مقیاس جهانی گسترش داده و به جریان تشکیل احزاب کمونیستی که بشیوه مارکسیست-لنینیستی بنا شده و خط مارکسیست-لنینیستی داشتند، منجمله در بسیاری از کشورهای تحت سلطه نیرو بخشیده بود. این امر همچنین عامل بسیار مهمی در مبارزه پرولتاریا برای رهبری

مبارزات رهائی بخش ملی در مستعمرات بوده و نقش پرولتاریا را در هدایت آن، در جهت تکمیل انقلاب بورژوا دمکراتیک و رساندن آن به مرحله سوسیالیسم تقویت نمود.

در دومین کنگره کمینترن، لنین کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی را رهبری کرد. در گزارشی در این باره او از یک طرف بر روی نیاز پشتیبانی کامل و جد و جهد در پیشبرد جنبشهای رهائی بخش ملی تاکید ورزید. سپس این سؤال توسط لنین که آیا برای این کشورها ممکن خواهد بود که بدون گذار از مرحله سرمایه داری به سوسیالیسم برسند یا خیر، مطرح و پاسخ داده شد. وی در گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی در این کنگره کمینترن نوشت:

مسئله به این شکل مطرح شد: آیا ما باید این ادعا که مرحله سرمایه داری تکامل اقتصادی برای ملل عقب مانده ای که هم اکنون در جاده رهائی گام برداشته و می روند در میانشان پیشرفتهای معینی بسوی ترقی در دوره پس از جنگ از خود نشان دهند، اجتناب ناپذیر است را فرضی درست بپنداریم؟ پاسخ ما منفی بود. اگر پرولتاریای انقلابی پیروزمند تبلیغات منظمی در میان آنها بکند و حکومتهای شورایی با تمام امکاناتی که در اختیار دارند به کمکشان بیایند در این صورت اشتباه خواهد بود اگر گمان کنیم که خلقهای عقب مانده باید بطور اجتناب ناپذیری از مرحله سرمایه داری رشد بگذرند. ما نه فقط باید گردان هایی از رزمندگان و سازمانهای حزبی مستقل در مستعمرات و کشورهای عقب مانده پدید آوریم، نه فقط باید تبلیغ به نفع تشکیل شوراهای دهقانان را آغاز کنیم و بکوشیم آنها را با شرایط پیش از سرمایه داری مطابقت دهیم، بلکه انترناسیونال کمونیستی، باید با شالوده تئوریک مناسب، این قضیه را مطرح کند که کشورهای عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می توانند وارد نظام شورایی شوند و با پشت سر گذاشتن مراحل معینی از رشد، به آنکه نیازی به عبور از مرحله سرمایه داری باشد: به کمونیسم برسند. (۱۲)

همزمان با آن لنین نتیجه گیری می کند که "راههای لازم برای این کار را نمی توان از پیش نشان داد." (۱۳) پس از مرگ لنین، استالین نه تنها ساختمان سوسیالیسم را در اتحاد شوروی رهبری کرد بلکه پشتیبانی و کمک شایانی به فرموله نمودن خط مبارزات انقلابی در سراسر جهان، از جمله کشورهای مستعمره و بخصوص چین نمود.

استالین در دوران خیزشهای انقلابی در چین در سالهای ما بین ۱۹۲۷ - ۱۹۲۴ در سخنرانی و مقالات متعددی به تحلیل شرایط مشخص انقلاب چین کمک کرد:

این حقیقت که این یک مبارزه ضد امپریالیستی بود، و سلطه فئودالیسم در روستاها و استعمار فئودالی دهقانان نقش عمده را در اقتصاد چین ایفاء می کرد و در نتیجه انقلاب ارضی در چین مرکز مبارزات و در رابطه تنگاتنگ با مبارزه ضد امپریالیستی مردم چین بود، و اینکه پرولتاریا می توانست و می بایست انقلاب بورژوا دمکراتیک را رهبری کرده و انقلاب را از آن مرحله گذرانده و به مرحله انقلاب سوسیالیستی برساند. مضافا استالین متذکر شد که از ابتدا در چین انقلاب مسلح می جنگید و این چهره ویژه و نیز، امتیاز خاص انقلاب چین بود.

### مانو در باره انقلاب چین

بنابر این استالین به تجزیه و تحلیل بعضی از خصوصیات پایه ای انقلاب چین کمک کرد. اما این مائوتسه دون بود که با شرکت داشتن در انقلاب چین و بکار گیری اصول جهان شمول مارکسیسم-لنینیسم در آن، خط اساسی، تئوری و استراتژی انقلاب دمکراتیک نوین را بطور کامل تدوین و پرداخت کرد.

از مراحل نخست، مائو تشخیص داده بود که انقلاب چین توسط نقش قدرتمند و مرکزی خیزش های دهقانی و انقلاب ارضی دهقانی رقم می خورد. این در تقابل با خطوط مختلف اپورتونیستی و نادرست در حزب کمونیست چین بود که دهقانان چینی را بعنوان یک نیروی انقلابی رد کرده و سعی می کرد مبارزه را در شهرها تمرکز داده و یا آنرا به مبارزه یک مرحله ای پرولتاریا بر علیه بورژوازی تبدیل کند، و به این ترتیب به اشتباه سعی می نمود که از روی مرحله بورژوا دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا ببرد. خط مائو همچنین در تقابل با اپورتونیستهای جناح راست در درون حزب کمونیست چین که سعی میکردند رهبری انقلاب را به طبقات بورژوازی و مالکان ارضی تسلیم کنند، قرار داشت. آنها لزوم استقلال و ابتکار عمل پرولتاری و حزب کمونیستش، و لزوم مسلح نمودن توده مردم بوسیله حزب کمونیست، و رهبری آنها بعنوان نقطه اتکاء مبارزه مسلحانه و رهبری کردن آنها در شکست دادن قهر ضد انقلابی نیروهای ارتجاعی با استفاده از قهر انقلابی توده ها را منکر می شدند.

در سال ۱۹۲۷، مائو یک مقاله بسیار مهم با عنوان "گزارش در باره بررسی جنبش دهقانی در حونان" نوشت، که در آن بر نقش مرکزی صدها میلیون دهقان در چین، در جنبش انقلابی تاکید ورزید. وی در آن مقاله بطور قدرتمندی نوشت:

زیرا که اعتلای کنونی جنبش دهقانی رویداد شگرفی است. در اندک زمانی صدها میلیون دهقان در استانهای مرکزی، جنوبی و شمالی چین چون توفانی سهمگین، چون گردبادی تند، با نیرویی بس قدرتمند و سرکش بپا خاست و هیچ قدرتی را، هر قدر هم که عظیم باشد، یارای باز داشتن آنها نخواهد بود. آنها تمام زنجیرهایی که دست و پایشان را بسته است، خواهند گسست و در شاهراه رهایی به پیش خواهند شتافت. آنها تمام امپریالیستها، دیکتاتورهای نظامی، مامورین فاسد و مختلس، مستبدین محلی و متنفذین شرور را به گور خواهند سپرد. دهقانان تمام احزاب انقلابی، تمام رفقای انقلابی را در بوته آزمایش قرار خواهند داد تا آنها را یا قبول کنند و یا طرد نمایند. آیا باید در پیشاپیش دهقانان حرکت کرد و آنها را رهبری نمود یا اینکه در عقب آنها ماند و با سرودست انتقادشان کرد و یا در برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت نمود؟ هر چینی آزاد است که یکی از این سه شق را برگزیند، ولی سیر رویداد ها شما را مجبور خواهد کرد که هر چه زودتر انتخاب کنید." (۱۴)

آیا این اعتلای توده ای دهقانان آنطوری که بعضی ها، از جمله چند نفری در درون حزب کمونیست شکوه و ناله می کردند، یک مسئله "وحشتناک" و "زیاده روی" بود؟ نه. خیلی هم خوب بود، زیرا همانطور که مائو در مبارزه با دیدگاه کنفوسیوسی این افراد به آنان یادآوری کرد:

... انقلاب مجلس مهمانی نیست، مقاله نویسی نیست، نقاشی یا گلدوزی نیست، انقلاب نمی تواند آنقدر ظریف و آرام و آنقدر نجیب و معتدل، آنقدر مهربان و مودب، آنقدر خودار و با شفقت باشد، انقلاب شورش و طغیان است، انقلاب عملی است قهرآمیز که بدانوسیله یک طبقه، طبقه دیگر را واژگون می سازد، انقلاب در روستا انقلابی است که دهقان بدانوسیله قدرت طبقه مالکان فئودال را در هم می شکند. دهقانان بدون صرف مساعی فراوان هرگز موفق نخواهند شد قدرت مالکان ارضی را که طی هزاران سال عمیقاً ریشه دوانده، در هم شکنند. در روستا رستاخیز انقلابی نیرومندی لازم است تا بتوان توده های میلیونی را بحرکت در آورد، و از آنها نیروی عظیمی تشکیل داد. تمام اعمال فوق الذکر که "زیاده روی" خوانده می شوند، درست محصول آن نیروی دهقانان است که بر اثر رستاخیز انقلابی قدرتمند در روستا بحرکت در آمده است." (۱۵)

مائو با تکیه صحیح بر نقش مرکزی انقلاب ارضی و اعتلای دهقانان در چین، و همچنین بقیه مشخصات ویژه جامعه چین در آن زمان که از خصلت نیمه فئودالی، نیمه مستعمره آن نشئت می گرفت، این تحلیل استراتژیک را

ارائه داد که راه کسب قدرت از طریق مبارزه مسلحانه، قیام در شهرها و بدنبال آن جنگ داخلی نبوده بلکه بر پا نمودن مناطق پایگاهی در روستاها، با پرولتاریا و حزبش بعنوان نیروی رهبری کننده، و بسیج توده های دهقانان بعنوان نیروی عمده برای برپایی جنگ طولانی خلق و محاصره و در نهایت فتح شهرها می باشد. در واقع، این راهی بود که در آن مائو مردم چین را بمدت بیش از بیست سال، در بدست آوردن پیروزی سراسری، رهایی چین و پیشرفت به سوی سوسیالیسم رهبری نمود. البته در عین اینکه این امر کلا به مسئله خدمات مائو در حوزه استراتژی نظامی- موضوعی که در فصل آینده بررسی خواهد شد- مربوط است، بخشی غیر قابل صرف نظر از تکامل خط کلی انقلاب در چین توسط مائو بوده و امروزه هنوز مناسبت و اهمیت عظیم خود را، خصوصا برای ممالکی که شرایط در آنها مانند و یا پر شباهت به چین در زمان انقلاب دمکراتیکش هستند، دارا می باشد.

### تکیه استوار بر تحلیل طبقاتی

حتی از سال ۱۹۲۶ مائو یک سؤال پر اهمیت را در هر جنبش انقلابی مطرح نموده و پاسخ گفته بود، " دشمنان ما کیانند؟ دوستان ما چه کسانی هستند؟ این پراهمیت ترین سؤال برای انقلاب ماست. " (۱۶) مائو این سؤال را با تحلیل از جامعه چین پاسخ داده بصورت زیر جمع بندی نمود:

نتیجه می شود که کلیه همدستان امپریالیسم- دیکتاتوری نظامی، بورکراتها، بورژوازی کمپرادور و طبقه مالکان بزرگ ارضی و آن بخش مرتجع از روشنفکران وابسته به آنها - دشمنان ما هستند. پرولتاریای صنعتی نیروی رهبری کننده انقلاب ماست. تمام نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی نزدیکترین دوستان ما میباشند. در مورد بورژوازی متوسط متزلزل، جناح راست آن ممکن است بدشمنان ما و جناح چپ آن ممکن است بدوستان ما بدل گردد. لیکن ما باید در برابر این طبقه دائما هوشیار و مراقب باشیم و نگذاریم که در صفوف ما اغتشاش بر پا کند. " (۱۷)

مائو بخصوص، نه تنها در این مرحله، بلکه در طول رهبری انقلاب چین در سرتاسر دوره مرحله دمکراسی نوین، تذکر داد که مسئله نقش بورژوازی چین در انقلاب چین از اهمیت بخصوصی برخوردار بود. برای مثال وی اینطور نوشت که در روسیه در عین اینکه یک مرحله انقلاب بورژوازمکراتیک وجود داشت، معذالک حتی در آن مرحله بورژوازی در روسیه یک متحد پرولتاریا، آنطوریکه در چین بود، نبود. مائو چند سال بعد، در دوران جنگ ضد ژاپنی، زمانیکه جبهه متحد گسترده شد و افشار وسیعتری از بورژوازی در آن جای داده شد تا همه کسانی را که می شد متحد کرد بر علیه ژاپن متحد کند، نوشت که:

تکامل انقلاب چین و حزب کمونیست چین در چنین مناسبات پیچیده ای نسبت به بورژوازی چین صورت گرفته است. این یک ویژه گی ایست که مختص انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بوده و در تاریخ هیچ کشور سرمایه داری نمی توان نظیری بر آن یافت... (۱۸)

مائو در همان اثر خاطر نشان ساخت که مناسبات ویژه بین پرولتاریا و بورژوازی در انقلاب چین بگونه ای بود که در بعضی مواقع پرولتاریا قادر به تشکیل یک جبهه متحد انقلابی با بورژوازی بود و در مواقع دیگر، بواسطه اعمال امپریالیستها و بورژوازی چین مجبور به شکستن این جبهه متحد بود. چیزی که تحلیل و بر خورد مائو را در اینجا و در تمام زمانها رقم می زد، تکیه استوار او بر تحلیل طبقاتی بود. از این گذشته، سیاستها و خطوط مختلفی که در فازهای مختلف انقلاب دمکراتیک نوین اتخاذ شدند همیشه در این روش تحلیل طبقاتی ریشه داشتند.

در هر نقطه، در درون حزب و تا حد امکان در میان توده های مردم، پایه طبقاتی اعمال نیروهای مختلف در جامعه چین کاملاً تشریح می شد.

زمانیکه در انقلاب ۲۷ - ۱۹۲۴ چیانکائیشک به مردم چین خیانت کرده و اسلحه اش را بطرف توده های چین برگردانده و دهها هزار کمونیست و دیگر مردم زحمتکش را بقتل رساند، مائو توضیح داد که غصب کنترل گومیندان (که قبلاً یک سازمان انقلابی تشکیل شده از نیروهای مختلف از جمله کمونیستها بود) توسط چیانکائیشک و بطور کلی خیانت وی به این دلیل بود که او بورژوازی بزرگ و مالکان ارضی در چین را نمایندگی میکرد که متحدین امپریالیسم خصوصاً امپریالیسم بریتانیا و آمریکا، بودند. بعدها پس از اینکه ژاپنی ها به بخشهای شمالی چین تهاجم کرده و خود را برای تهاجم به جنوب جهت اشغال سراسر چین آماده میکردند، حزب کمونیست چین در نقطه معینی پیشنهاد یک متارکه جنگ و سپس یک جبهه متحد با گومیندان و حتی با چیانکائیشک را نمود. باز در اینجا پایه طبقاتی این امر توضیح داده شد. مائو روشن کرد که طبیعت چیانکائیشک تغییری نکرده و وی و نیروهای طبقاتی ای که نمایندگی می کند هنوز وابسته بوده و نوکران امپریالیسم بریتانیا و آمریکا هستند، ولی بخاطر تضاد بین امپریالیستها و خصوصاً بین امپریالیسم بریتانیا و آمریکا از یکطرف و ژاپن از طرف دیگر، ساختن یک جبهه متحد با چیانکائیشک و نیروهایی که او نمایندگی میکرد امکان پذیر است. مضافاً، مائو مشخص ساخت که ساختن چنین جبهه متحدی لازم بود تا مبارزه ملت چین را بطور کلی بر علیه ژاپن، که قصد داشت چین را از حالت نیمه مستعمره بودن به مستعمره کامل خود تنزل دهد، متمرکز نماید.

برای چند سالی بعد از هجوم اولیه ژاپن در ۱۹۲۱، چیانکائیشک ورود به هر نوع جبهه متحد را رد کرده و در عوض نیروهای عمده خود را بر علیه حزب کمونیست جهت داد، و بارها قصد کرد که آنها را "محاصره و سرکوب" نموده- و در حقیقت نابودشان کند. با شروع خیانت چیانکائیشک و قتل عام کمونیستها و دیگر مردم زحمتکش در ۱۹۲۷، حزب کمونیست چین مجبور شد در طول این دوره به جنگ داخلی ده ساله ای دست بزند، که در آن می بایستی به درجه زیادی جبهه متحدش را با بورژوازی می شکست، زیرا بیشترین قسمتهای آن چیانکائیشک و کودتای ارتجاعیش را در گومیندان، و نقش ارتجاعی او را بطور کلی در تمام جامعه چین پشتیبانی کرده و آنرا دنبال میکردند.

با وجود این مائو درون حزب کمونیست چین، مبارزه ای را علیه خطوط مختلف انحرافی و اپورتونیستی که بعد از هجوم اولیه ژاپن در سال ۱۹۳۱ کماکان سیاست ایجاد وسیعترین جبهه ممکن جهت مقاومت در برابر ژاپن را منکر می شدند و با سیاست غلبه بر تلاش های ژاپن برای تبدیل چین به مستعمره خود مخالفت می ورزیدند، رهبری نمود. بواسطه خطاهایی این چنین و اشتباهات سکتاریستی و "مافوق چپ"، حزب کمونیست که تحت رهبری مائو مناطق پایگاهی در روستاها ایجاد کرده بود، در طول دوران جنگ داخلی ده ساله در مقاومت خود در برابر حملات مداوم نیروهای چیانکائیشک تضعیف شد. حزب کمونیست در بعضی مواقع از بخشهایی از مردم منجمله توده های مردم در روستاها منفرد شده بود.

بخاطر این در سال ۱۹۳۴، حزب کمونیست همراه با نیروهای مسلح تحت رهبریش، مجبور به ترک مناطق پایگاهی خود اقدام به راهپیمایی طولانی، چیزی که خود مائو آنرا یک "بنای تاریخی" خواند، شد که در طی حرکت خود در طول دو سال بطور متوسط هر روز بیش از یک جنگ را در بر داشته و یک راه هزاران مایلی را در چین حک می کرد. این نقطه عطفی در مسیر انقلاب چین شد. هر چند تعداد زیادی از افراد حزب کمونیست و نیروهای مسلح تحت رهبریش در طول راهپیمایی طولانی از بین رفتند، معهذ این امر به یک نتیجه پیروزمندانه

منجر شد. در نتیجه، در طول مسیر راهپیمایی طولانی، خط اساسی مائو تسه دون و رهبری وی در درون حزب کمونیست در اوایل سال ۱۹۳۵ تحکیم یافت. (۱۹)

### جبهه متحد تشکیل شد

بر اساس پیروزی خط مائو در جریان راهپیمایی طولانی بود که حزب کمونیست توانست خط جبهه متحد بر علیه ژاپن را فرموله کرده، برای آن مبارزه نموده و سرانجام به آن دست یابد. سرانجام چیانکائیشک در اواخر ۱۹۳۶ توسط دو نفر از ژنرال هایش که از فراخوان حزب کمونیست برای جبهه متحد پشتیبانی می کردند ربهوده شد و مجبور به قبول این جبهه متحد گشت. تشکیل دادن چنین جبهه متحدی با گومیندان احتیاج به تنظیماتی در مبارزه درون چین داشت. بخصوص در روستاها احتیاج به عقب نشینی از سیاست مصادره زمین مالکان ارضی و تقسیم آن در میان دهقانان، و تعویض این سیاست با یک سیاست محدودتر تخفیف اجاره و سود، داشت.

مائو مبارزه ای را در درون حزب کمونیست برای متحد کردن حزب بر محور این تغییرات رهبری کرد، در حالیکه همزمان با خط تسلیم طلبی طبقاتی که می خواست حزب کمونیست و نیروهای تحت فرماندهی اش را تابع گومیندان و نیروهای مسلح آن سازد مقابله می کرد، خطی که در حقیقت به شکست در جنگ مقاومت علیه ژاپن و سرکوب کمونیستها و توده های زحمتکش مردم و از جمله دهقانان در مناطق آزاد شده بدست چیانکائیشک منجر می شد.

مائو تذکر داد که از یک طرف مبارزه طبقاتی در چین می بایستی برای همخوانی با جنگ مقاومت ضد ژاپنی تنظیم شود ولی از طرف دیگر، همانطوری که وی پافشاری می کرد، مبارزه طبقاتی خارج از اراده هر کسی ب موجودیت خود ادامه می دهد. آنرا نمی توان نادیده گرفت، بهیچوجه نمی توان آنرا از بین برد، ولی می توان و باید آنرا تنظیم کرد. و همچنان که مطلقا لازم بود که وسیعترین جبهه متحد را با در بر گرفتن بخشهایی از بورژوازی بزرگ و برخی از مالکان ارضی برای شکست دادن تجاوز ژاپن تشکیل داد. حزب کمونیست همزمان، در جبهه متحد بایستی به مبارزه خود برای ادامه استقلال و ابتکار عملش و اعمال آنها در هر حیطه، از جمله حیطه نظامی ادامه می داد. و بهیچوجه نباید خودش را تابع بورژوازی بزرگ، مالکان ارضی و یا نیروهای هر طبقه دیگری می کرد، بلکه در عوض باید برای کسب رهبری جبهه متحد می جنگید.

در سرتا سر این دوره جبهه متحد، درست تا شکست ژاپنی های متجاوز در سال ۱۹۴۵، چیانکائیشک و دنباله روانش، به جهت دادن آتش عمده خود بسمت حزب کمونیست و نیروهای مسلح و مناطق آزاد شده پایگاهی تحت رهبریش ادامه دادند. گومیندان حتی از انجام سیاست تخفیف سود و اجاره، که خود همانطور یکه قبلا اشاره شد، نمایانگر یک مصالحه، یک تنظیم، از طرف حزب کمونیست برای حفظ مصالح جبهه متحد وسیع علیه ژاپن بود، سرباز زد. گومیندان بطور پیوسته به حزب کمونیست بخاطر انجام این اصلاحات در روستاها و جدوجهدش برای برقراری حقوق دمکراتیک توده مردم در سرتاسر چین بطور کلی، حمله می کرد.

در اثر "در باره دولت ائتلافی" (گزارش سیاسی ای که بوسیله مائو به کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۵ ارائه شد) در شب پیروزی جنگ ضد ژاپنی، مائو در کنار مسائل دیگر موضوع مبارزه بر سر مسئله اصلاحات، بخصوص در روستاها جمعبندی کرد. وی نوشت:

بعثت فقدان اصلاحات سیاسی تمام نیروهای تولیدی رو به انهدام می روند، این حقیقت، هم در کشاورزی و هم در صنایع بچشم می خورد.



بطور کلی تا زمانیکه چین مستقل، آزاد، دموکراتیک و متحد نگردد، رشد صنایع امکان پذیر نخواهد بود" (۲۰).  
به عبارت دیگر همه چیز در آن زمان به مغلوب نمودن ژاپنی ها و پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین وابسته شده بود.  
همانطوریکه مائو ادامه داده و خاطر نشان ساخت:

در چین نیمه مستعمر-نیمه فئودال و متشتت، بسیاری از مردم سالهای دراز خواب رشد صنایع، خواب ایجاد دفاع ملی و زندگی مرفه برای خلق، خواب آبادی و اقتدار کشور را می دیدند، اما خوابهای آنها درست در نیامد. بسیاری از مریبان، دانشمندان و دانشجویان با حسن نیت در کار و تحصیل خود فرو رفتند و به سیاست توجهی نداشتند با اعتقاد به این امر که آنها با دانش خود به کشور خدمت می کنند، ولی این نیز خوابی بیش نبود، خوابی که درست در نیامد. بدون شک این علامت خوبی است زیرا که درست در نیامدن این خوابهای کودکانه گام نخستین در راه آبادی و اقتدار چین است. خلق چین از جنگ مقاومت چیزهای بسیاری آموخته است و می داند که پس از پیروزی بر مهاجمین ژاپنی، باید چین دموکراتیک نوین بسازد، برخوردار از استقلال، آزادی، دموکراسی، وحدت، آبادی و اقتدار که همه برای وی لازمند و با یکدیگر بستگی دارند. چنانچه خلق بدین کار توفیق یابد آینده تابناکی در برابر چین گشوده میشود. نیروهای تولیدی خلق چین فقط هنگامی آزاد خواهد شد و همه گونه امکان تکامل بدست خواهد آمد که سیستم سیاسی دموکراسی نوین در سراسر چین برقرار گردد. هر روز که میگذرد مردم بیشتری به درک این نکته نائل می آیند" (۲۱).

اینجا مائو بر این اصل اساسی تاکید می کند که انقلاب نیروی محرکه در جامعه و اساس رهایی نیروهای مولده می باشد، و اینکه رهایی ملت چین، و مخصوصا زحمتکشانش چین، و ساختن کشوری آباد که احتیاجات توده مردم را بر آورده سازد تماما بستگی به "قرار دادن سیاست در مقام فرماندهی" دارد. این یک حقیقت اساسی بود که مائو، نه فقط در پیش برد انقلاب دموکراتیک نوین، بلکه در زمان انقلاب سوسیالیستی که بعد از این پیروزی به دنبال آمد، مکررا بر آن تاکید می ورزید.

### نبرد یا تسلیم طلبی

همانطوریکه قبلا ذکر شد، درون خود حزب کمونیست نیروهایی بودند که بعضی از آنها در ابتدا با تشکیل جبهه متحد علیه ژاپن مخالفت می کردند، کسانی که با تشکیل جبهه متحد به یک سیاست کاملا تسلیم طلبانه چرخش نموده و از واگذاری کامل حزب کمونیست و نیروهای مسلح و حتی مناطق آزاد شده تحت رهبریش به زیر اختیار گویمندان حمایت میکردند. با دست زدن به یک مبارزه سخت در حزب کمونیست برای شکست دادن این تمایلات، مائو رابطه بین خطی که تسلیم طلبی طبقاتی را در حزب کمونیست پیش گذارده بود با خط تسلیم ملی به امپریالیسم ژاپن در رابطه با مبارزه ملت چین در کل، را تذکر داد. مائو نشان داد که چگونه این دو تمایل تسلیم طلبانه بهم مرتبط بوده و متقابلا همدیگر را تقویت می کردند. (۲۲)

همانطوریکه مائو بطور مداوم برایش مبارزه و بر آن تاکید می کرد، تنها پرولتاریا و حزب کمونیستش می توانست یک مقاومت تمام و کمال را در برابر ژاپن رهبری کرده و مبارزه را تا پیروزی کامل به پیش ببرد. تنها پرولتاریا و حزب کمونیستش قادر بود که در شرایط تاریخی مشخص چین و موقعیت بین المللی، انقلاب بورژوا دموکراتیک در چین را به پیروزی رهبری کند، هدایت و پیشبرد آن به مرحله انقلاب سوسیالیستی که دیگر جای خود دارد. در تمام دوره جبهه متحد ضد ژاپنی و جنگ مقاومت در برابر ژاپن، همانند سرتاسر انقلاب چین در کل، مائو نه تنها خط و سیاست حزب کمونیست را بر تحلیل طبقاتی نیروهای درون چین و اوضاع کشور بطور کلی، بلکه بر

تحلیلی از موقعیت بین المللی در هر کدام از مراحل مختلفش و نیروهای طبقاتی درگیر در مبارزه در عرصه بین المللی گذاشت. وقتیکه در سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم رخ داد، مائو فوراً خصلت امپریالیستی آنرا در هر دو طرف تحلیل کرده و تاکید نمود که:

جنگی که هم اکنون آغاز شده، هم از طرف انگلستان و فرانسه و هم از طرف آلمان جنگی غیر عادلانه، غارتگرانه و امپریالیستی است. احزاب کمونیست و خلقهای سراسر جهان باید علیه این جنگ برخیزند و خصلت امپریالیستی هر دو طرف جنگ را فاش و بر ملا سازند، زیرا این جنگ برای خلقهای جهان فقط زیانبخش است و به هیچ وجه سودمند نیست، و همچنین باید اعمال جنایتکارانه احزاب سوسیال-دمکرات را که از جنگ امپریالیستی پشتیبانی می کنند و به منافع پرولتاریا خیانت می ورزند، افشاء نمایند.... آلمان جنگ را شروع کرد به این منظور که خلق لهستان را غارت کند و یکی از جناحهای جبهه امپریالیستی انگلستان و فرانسه را در هم شکند. جنگ آلمان از لحاظ ماهیت خود امپریالیستی است و باید با آن به مقابله برخاست، نه آنکه آنرا تائید کرد. انگلستان و فرانسه به لهستان بمثابه آماج غارتگری سرمایه مالی خود نگریستند و آنرا برای جلوگیری از تلاش امپریالیسم آلمان دائر به تقسیم مجدد غنایمی که از غارت در مقیاس جهان بدست می آورند، مورد استفاده قرار می دهند، آنها لهستان را یکی از جناحهای جبهه امپریالیستی خود تلقی کرده بودند، بنابراین جنگ آنها یک جنگ امپریالیستی است و باصطلاح کمک آنها به لهستان فقط به این منظور است که بر سر تسلط بر لهستان با آلمان به منازعه پردازند، و این جنگ را نیز نباید تائید کرد، بلکه باید با آن به مبارزه برخاست". (۲۳)

از طرف دیگر مائو کاربرد صحیح سیاست استفاده از تضادهای درون نیروهای ارتجاعی را، از جمله دو بلوک امپریالیستی در گیر در جنگ امپریالیستی آنزمان، ادامه داد. این امر ادامه جبهه متحد با چپانکاپشک، نوکر امپریالیسم بریتانیا و آمریکا، بر اساس وسیع ترین اتحاد ممکن در به پیش بردن مقاومت با تجاوز ژاپنی ها در چین، بدون در غلطیدن به سیاست طرفداری کردن از یک بلوک امپریالیستی علیه دیگری را ممکن ساخت. این حقیقت که خصلت کلی جنگ جهانی آن موقع امپریالیستی بود، نقش انقلابی جنگ مقاومت ملت چین علیه ژاپن را نفی نمی کرد و بالعکس.

### استقلال و ابتکار عمل در جبهه متحد

برای حفظ یک خط انقلابی در این اوضاع، و درک و کاربرد صحیح رابطه بین مبارزه در چین و مبارزه بین المللی، مسئله حفظ استقلال و ابتکار عمل حزب کمونیست و نیروهای مسلح و مناطق آزاد شده تحت رهبریش از اهمیت حیاتی برخوردار بود. بدون این امر حزب کمونیست در حقیقت توده مردم را به پیوستن و وابستگی به یک بلوک امپریالیستی در اوضاع جنگ درون - امپریالیستی هدایت می کرد. دقیقاً با حفظ و مبارزه برای ابتکار عمل و استقلال، حزب کمونیست امکان آن را یافت که جبهه متحد را بطور صحیح حفظ کرده و به جنگ مقاومت ضد ژاپنی بپردازد.

بعدها، حمله آلمان به اتحاد شوروی در ۱۹۴۱ تغییراتی در خصلت کلی جنگ جهانی، تبدیل آن از یک جنگ درون-امپریالیستی به جنگی که خصلت عمده و هدف کلیش دفاع از سوسیالیسم و پیروزی نیروهایی که با اتحاد شوروی متحد بودند، بوجود آورد. در این اوضاع مائو به مقابله خود با خطی که حزب کمونیست، نیروهای مسلح و مناطق آزاد شده تحت رهبریش را در تبعیت از گومیندان و اربابان بریتانیایی و آمریکایی اش قرار می داد (خطی که در آن دوره تقویت شده بود) ادامه داد. او به جنگ برای سیاست حفظ استقلال و ابتکار عمل و مبارزه

برای رهبری پرولتاریا در جنگ ضد ژاپنی ادامه داد. یکبار دیگر، مائو در انجام این کار، خود را بر پایه تحلیل طبقاتی از نیروهای مختلف در چین و در سطح بین المللی قرار داد. و دوباره نیز، این خط صحیح و شیوه صحیح است که مردم چین را در جنگ ضد ژاپنی بسوی پیروزی رهبری کرده و از ربه شدن میوه پیروزی مبارزه قهرمانانه مردم چین توسط چیانکائیشک و اربابان امپریالیستیش ممانعت نمود.

مائو میدانست بعنوان قسمتی از استراتژی مهم انقلابی چگونه باید برای پیشبرد انقلاب در هر زمان، تضادهای درون کمپ ارتجاع را در نظر گرفته و آنها را مورد استفاده قرار دهد، ولی وی تفاوت بین اینگونه تضادها و تضاد بنیادین بین مردم و ارتجاعیون را نیز می دانست و مردم را به درک آن مسلح نمود. این امر، هم برای پیشبرد انقلاب در یک مرحله بخصوص و هم برای افزایش نیروهای انقلابی توده ها و آماده کردنشان و هم برای پیشبرد انقلاب به مرحله بعدی و سرانجام به پیروزی کامل تعیین کننده بود.

### انقلاب دمکراتیک نوین

بخصوص در دوران جنگ ضد ژاپنی بود که مائو تئوری و استراتژی دمکراسی نوین و بکاربست آن در شرایط خاص چین در آن زمان را تکامل بیشتری داد. "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، که در دسامبر ۱۹۳۹ و "در باره دمکراسی نوین"، که در ژانویه ۱۹۴۰ نوشته شدند، هر دو آثار عمده این دوره هستند که در آنها مائو خط انقلاب دمکراتیک نوین را تکامل داده و آنرا بیشتر پرداخت نمود. بخصوص در "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، مائو تحلیل طبقاتی ای را که قبلا در "تحلیل طبقات جامعه چین" در ۱۹۲۹ انجام داده بود، گسترش داد، و آن را بطور معین در رابطه با اوضاع آن زمان و صف بندی نیروهای مختلف چین در جنگ ضد ژاپنی، بکار برد.

مضافا در همان اثر، مائو، در ارتباط با خصلت انقلاب چین، مشروحا توضیح داد:

بالاخره خصلت انقلاب چین در مرحله کنونی چیست؟ آیا این یک انقلاب بورژوا دمکراتیک است یا یک انقلاب پرولتاریایی- سوسیالیستی؟ روشن است این انقلاب از نوع دوم نیست بلکه از نوع اول است ... معذالک انقلاب بورژوا- دمکراتیک کنونی چین، دیگر انقلاب بورژوا - دمکراتیک معمولی طراز قدیم نیست که کهنه شده، بلکه انقلاب بورژوا - دمکراتیک طراز نوین و نوع ویژه ای است. این نوع انقلاب اکنون در چین و در تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره گسترش می یابد و ما آنرا انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین می نامیم. این انقلاب دمکراتیک نوین جزئی از انقلاب پرولتاریایی - سوسیالیستی جهانی است، زیرا این انقلاب قاطعانه علیه امپریالیسم یعنی علیه سرمایه داری بین المللی مبارزه می کند. از نظر سیاسی، این انقلاب مبین دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی است و علیه امپریالیستها، خائنین و مرتجعین و بر ضد تبدیل جامعه چین به جامعه دیکتاتوری بورژوایی مبارزه می کند. از نظر اقتصادی، مضمون انقلاب عبارت از این است که سرمایه های کلان و موسسات بزرگی که به امپریالیستها، خائنین و مرتجعین تعلق دارند، در دست دولت قرار گیرند و دولت آنها را اداره کند، زمینهای مالکان ارضی بین دهقانان تقسیم شوند، در عین حال موسسات خصوصی سرمایه داری بطور کلی حفظ می گردند و اقتصاد دهقانان مرفه از بین برده نمی شود. بهمین جهت این انقلاب دمکراتیک طراز نوین از یک طرف راه را برای سرمایه داری هموار می کند، ولی از طرف دیگر شرایط مقدماتی را برای سوسیالیسم فراهم می آورد. مرحله کنونی انقلاب چین مرحله گذار است که وظیفه آن عبارت است از پایان دادن به جامعه مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و ایجاد کردن جامعه سوسیالیستی، یعنی این جریان انقلاب دمکراتیک نوین

است. این جریان پس از جنگ اول جهانی و انقلاب اکتبر روسیه بود که آغازین گرفت و در چین با جنبش ۴ مه ۱۹۱۹ شروع شد. انقلابی که ما آنرا انقلاب دمکراتیک نوین می نامیم، انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده های وسیع خلق برهبری پرولتاریاست. تنها از راه این انقلابست که جامعه چین میتواند بسوسیالیسم برسد، راه دیگری وجود ندارد". (۲۴)

در پایان این اثر، مائو از رشد انقلاب چین بترتیب زیر جمع بندی می کند:

تمام وظیفه افتخار آمیز و خطیر انقلابی که در برابر حزب کمونیست چین فرار دارد، عبارت است از بانجام رسانیدن انقلاب بورژوا - دمکراتیک چین (انقلاب دمکراتیک نوین) و متحول ساختن آن به انقلاب سوسیالیستی زمانی که تمام شرایط لازم فراهم باشد... انقلاب دمکراتیک بمنزله تدارک ضرور برای انقلاب سوسیالیستی است و انقلاب سوسیالیستی بطور اجتناب ناپذیر دنباله انقلاب دمکراتیک است. هدف نهایی همه کمونیستها عبارت از این است که با تمام قوا برای تحقق کامل جامعه سوسیالیستی و جامعه کمونیستی مبارزه کنند. تنها زمانی که اختلاف بین انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی تشخیص داده شود و همچنین به رابطه این دو انقلاب وقوف حاصل شود، می توان انقلاب چین را بدرستی رهبری کرد". (۲۵)

### کلید رهبری پرولتاریایی

حلقه اتصال بین دو انقلاب و شرط لازم هم برای پیروزی انقلاب دمکراتیک و هم برای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی، رهبری پرولتاریا بود. این چیزی بود که مائو همواره برایش جنگید و بدست آوردنش را رهبری کرد. این نکته اساسی بود که او بارها و بارها، منجمله در همین اثرش توضیح داد و این آن شرایطی بود که او همواره و مصممانه چه درون و چه بیرون از حزب کمونیست برای تحقق و تکامل آن مبارزه کرد.

در اثر "در باره دمکراسی نوین" مائو بار دیگر پیشرفت انقلاب بورژوا - دمکراتیک در چین و خط دمکراسی نوین را تحلیل کرد. او توضیح داد که دمکراسی نوین برای مدت قابل توجهی مرحله انقلاب چین خواهد بود و اینکه "در حرکت خود به پیش بر حسب تغییراتی که در اردوی دشمن و در صفوف متحدین روی میدهد، بچندین دوره تقسیم می شود، ولی خصلت اساسی آن بدون تغییر باقی می ماند". (۲۶)

همچنین در این جزوه مائو توجه بخصوصی به تحلیل از نقش بورژوازی در انقلاب چین مبذول داشت و توضیح داد که چگونه بورژوازی چین در مبارزه، جایگاه متفاوتی با بورژوازی در روسیه تزاری دارد. این نکته مهمی را تشکیل می داد که در آن انقلاب چین با انقلاب روسیه تفاوت داشت، هر چند که در دومی یک مرحله انقلاب بورژوا دمکراتیک پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی بود. در همان حال مائو از گرایش بورژوازی چین برای همدستی با دشمن و این واقعیت که این طبقه حتی به اندازه بورژوازی کشورهای غرب، در دوران رشد سرمایه داری در غرب، یک طبقه انقلابی نبود، تحلیل بعمل آورد. (۲۷)

در بکار بستن این امر در شرایط چین آن زمان، مائو جمع بندی کرد که "امروز، هرکس که بتواند خلق را در بیرون راندن امپریالیسم ژاپن رهبری کند و رژیم دمکراتیک را برقرار سازد، ناجی خلق خواهد بود. تاریخ نشان داده است که بورژوازی چین قادر به انجام این وظیفه نیست، انجام این وظیفه ناگزیر بر عهده پرولتاریا قرار می گیرد". (۲۸) مائو ادامه داد که "در چین امروزی این شکل دولت دمکراسی نوین، شکل جبهه متحد ضد ژاپنی بخود می گیرد". (۲۹) این نه فقط در رابطه با تحلیل صحیح از مرحله لازم دمکراسی نوین در کل بلکه با زیر مرحله ویژه ای که در آن زمان، توسط مبارزات ملت چین علیه ژاپن و آن خائنین چینی که با ژاپن همکاری می

کردند، نمایان می گشت نیز بود. اما، بار دیگر، در این زیر مرحله ویژه انقلاب چین و بطور عام تر آنچه که به جبهه متحد یک خصلت انقلابی داد و آنچه که این مرحله از مبارزه را بعنوان دموکراسی نوین شمرد، چنانکه مائو پافشاری کرد، رهبری پرولتاریا و حزب کمونیستش بود.

این خط، این تئوری و این استراتژی دموکراسی نوین بود که پرولتاریای چین و توده های خلق و ملت چین در کل را در پیروزی در جنگ مقاومت علیه ژاپن رهبری کرد. این پیروزی بمثابة پایان زیر مرحله خاص در مرحله عمومی دموکراسی نوین بود. شکست ژاپن بمعنی پایان انقلاب دموکراتیک نوین در چین نبود و نمی توانست باشد، چون هنوز پیروزی کامل خلق چین بر امپریالیسم و نوکران داخلی آن، بخصوص طبقه مالکان ارضی فئودال و بورژوازی بزرگ (بویژه سرمایه داران بوروکرات که سرمایه هایشان از طریق موقعیت رهبریشان در دولت و دیکتاتوری تک حزبی گومیندان انباشت شده بود) بحساب نمی آمد.

### جنگ داخلی علیه گومیندان

طبیعتا با شکست امپریالیسم ژاپن، امپریالیستهای آمریکایی، همراه با و از طریق نوکرشان چیانکائیشک برای ربودن میوه های این پیروزی تلاش نمودند. مائو حزب کمونیست چین را در امر مذاکره ماهرانه با گومیندان رهبری کرد و حتی علیرغم دادن امتیازات معینی، از سازش بر سر اصول اساسی امتناع ورزید. حتی از دست دادن برخی مناطق آزاد شده، اما امتناع از زمین گذاشتن سلاح و منحل کردن نیروهای مسلحش و امتناع از سازش با، و تابع شدن به، امپریالیسم آمریکا و نوکرانش به نمایندگی چیانکائیشک.

خط حزب کمونیست چین بر رهبری مائو، در حین و با پیروزی جنگ ضد ژاپنی عبارت بود از، بی پایه نمودن دیکتاتوری تک حزبی چیانکائیشک بعنوان نماینده منافع امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات و جایگزینی آن با دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی در چین بر رهبری پرولتاریا. این شکل قدرت دولتی متناسب با مرحله دموکراسی نوین بود و شکل پایه ای حکومتی بود که در مناطق آزاد شده تحت رهبری حزب کمونیست اعمال می شد.

ولی چیانکائیشک و پشتیبانان امپریالیستش بخصوص آمریکا از قبول این امر خودداری کردند. آنها نه تنها حمله به حزب کمونیست و نیروهای مسلح و مناطق آزاد شده تحت رهبری آنها در تمام طول جنگ ضد ژاپنی ادامه دادند، بلکه بلافاصله پس از پیروزی در آن جنگ، آنها خود را برای یک حمله همه جانبه آماده کرده و با شروع آن سعی داشتند که حکومت ارتجاعی خود را بر تمام چین تحمیل کنند. ولی نتیجه کاملا بر عکس بود. وقتی که چیانکائیشک جنگ داخلی را آغاز کرد، حزب کمونیست چین بدلیل خط صحیح و رهبری مائو توانست نیروهای چیانکائیشک را افشاء و هر چه بیشتر منفرد کرده و شکست بدهد، توانست مناطق آزاد شده را در طول یک جنگ سه ساله گسترش داده و چیانکائیشک را از مناطق مرکزی چین بیرون رانده و تقریبا تمام چین را آزاد کند و انقلاب دموکراتیک نوین را به یک سرانجام پیروزمندانه برساند و به دوران سوسیالیسم در چین رهنمون گردد.

اما یکبار دیگر در فاصله بین شکست ژاپن و آغاز این جنگ نهایی برای تکمیل انقلاب دموکراتیک نوین، مبارزه فشرده و قابل توجهی درون حزب کمونیست چین بر سر این مسئله که آیا مبارزه علیه چیانکائیشک و شکست دادن وی با توجه به اینکه او از جانب امپریالیسم آمریکا پشتیبانی می شد، عملی بود یا نه، صورت گرفت. مائو این مبارزه درون حزبی را علیه آنهایی که به قدرت امپریالیسم آمریکا و بمب اتم و قدرت تعیین کنندگی آن پر بها داده

و آنهایی که به توانایی خلق چین و نیروهای انقلابی برای دامن زدن به یک جنگ آزادی بخش موفقیت آمیز علیه امپریالیسم آمریکا و نوکرش چیانکایسک شک می کردند، رهبری نمود.

### مبارزه برای پیروزی انقلابی

بعنوان بخشی از این مبارزه مهم و تعیین کننده درون حزبی، مائو مقاله " نکاتی در باره ارزیابی از شرایط کنونی بین المللی" را در آوریل ۱۹۴۶ نوشت و در آن تاکید کرد که علیرغم آنکه شوروی بدرستی با دول امپریالیستی پیروزمند بخصوص انگلیس، فرانسه و آمریکا به توافق و سازشهای معینی رسیده است، " اینگونه سازشها ایجاب نمی کند که مردم کشورهای سرمایه داری جهان در کشورهای خود با پیروی از آن سازش کنند. مردم این کشورها کما فی السابق بنا بر اوضاع خود به اشکال گوناگون مبارزه خواهند کرد". (۳۰)

شکی نیست که در اینجا مائو نه تنها از مبارزه در خود کشورهای سرمایه داری مثل بریتانیا، آمریکا و فرانسه، بلکه همچنین در آن مناطقی که این قدرتهای امپریالیستی و بخصوص آمریکا سعی در حفظ سلطه استعماری خود به اشکال گوناگون داشتند صحبت می کند. همچنانکه پاورقی این مقاله مائو تسه دون توضیح می دهد، این سند به این دلیل نوشته شده "زیرا رفقای بودند که به نیروهای امپریالیستی پر بها و به نیروهای خلق کم بها می دادند، آنها از امپریالیسم آمریکا و از شروع یک جنگ جهانی جدید هراس داشتند"، و بدین جهت " در برابر حملات مسلحانه دسته بندی ارتجاعی آمریکا و چیانکایسک از خود ناتوانی نشان می دادند و جرات نمی کردند که قاطعانه جنگ انقلابی را در برابر جنگ ضد انقلابی قرار دهند. در این سند، رفیق مائو تسه دون این شیوه تفکر نادرست را می گوید". (۳۱)

همچنین این مسئله واقعیت دارد که مائو با نقطه نظر استالین که در آن زمان به حزب کمونیست چین توصیه می نمود از دست زدن به یک مبارزه همه جانبه برای کسب قدرت بر علیه چیانکایسک خوداری کرده و بجای آن موقتا با او به بهترین توافق ممکن در آنزمان برسد، مخالفت می کرد. به این ترتیب استالین نیز به نیروی امپریالیسم آمریکا پر بها و به نیروی مردم کم بها داده و این امر کسانی که در درون حزب کمونیست چین " جرات نمی کردند راسخانه به یک جنگ انقلابی به مقابله با جنگ ضد انقلابی بپردازند" را تقویت می نمود. به هر حال باید به خاطر داشت که استالین (همانطور که بعدها خودش گفت) از این که با پیروزی جنگ انقلابی در چین به او ثابت شد که اشتباه می کرده خوشحال گردید. و البته هیچگونه اجباری هم نبود که کمونیستهای چینی توصیه اشتباه استالین را بپذیرند. اینکه این کار را کردند یا نه بستگی به خط خودشان داشت، همانطور که مائو با رد این توصیه و جرئت نمودن برای رهبری جنگ رهایی بخش بر علیه چیانکایسک و امپریالیسم آمریکا و به پیروزی رسانیدن آن نشان داد.

این مبارزه ایدئولوژیک درون حزب کمونیست چین برای پایه ریزی موفقیت آمیز رهبری توده ها در بر پای مبارزه رهایی بخش و به سرانجام رسانیدن پیروزمندانه انقلاب دموکراتیک نوین در چین اهمیتی حیاتی داشت. در اول اکتبر ۱۹۴۹، مائو بنیانگذاری جمهوری خلق چین را اعلام نمود. به این ترتیب انقلاب چین از طریق انقلاب دموکراتیک نوین وارد مرحله سوسیالیستی گردید. در واقع به مسئله چگونگی پیشرفت از یک جامعه مستعمره و یا نیمه فئودال - نیمه مستعمره بطرف یک جامعه سوسیالیستی پاسخ داده شده بود. و این مائو بود که با شرکت عملی خود در انقلاب چین و بکار بردن اصول جهان شمول مارکسیسم - لنینیسم در آن، تئوری و استراتژی این پیشرفت تاریخی انقلابی را تکامل داد.

در شب پیروزی کامل انقلاب دمکراتیک نوین، در بررسی مجدد سیر پیروزمندانه آن و آمادگی برای مرحله بعدی انقلاب، مانو از مسئله تعیین کننده رهبری پرولتاریایی جمع بندی میکند. او یاد آوری نمود که چگونه در گذشته عناصر مترقی سابق چینی برای نجات چین به غرب چشم دوخته و " فراگیری نوین" وارداتی و اقتباس شده از آنجا را برای مبارزه با فرهنگ قدیمی فئودالی در چین اختیار کردند.

مائو بخصوص در باره دوران بین سالهای ۱۸۴۰ تا آغاز قرن بیستم گفت:

برای مدت زیادی کسانی که این علوم جدید را آموخته بودند همچنان معتقد بودند که می توان با آنها چین را نجات داد. غیر از پیروان مکتب قدیم، کمتر کسی از هواداران مکتب جدید در این امر شک داشت. فقط مدرنیزاسیون می توانست چین را نجات دهد. فقط یادگیری از کشورهای بیگانه می توانست چین را مدرنیزه کند. و در میان کشورهای خارجی آن دوران فقط ممالک سرمایه داری غرب مظهر ترقی بودند، آنها توانسته بودند دولتهای بورژوازی مدرن بسازند. ژاپنی ها نتایج خوبی از آموزش غرب بدست آورده بودند و چینی ها آرزو داشتند که از ژاپنی ها نیز بیاموزند....

تجاوز کاری امپریالیستها آن خواب شیرین چینی ها را که در تلاش آموزش از غرب بودند بر باد داد. مطلب شگفت انگیز این بود که چرا استادان پیوسته به تجاوز بر شاگردان خود دست می زدند. چینی ها خیلی چیزها از غرب آموخته بودند ولی هیچکدام بکار بستنی نبود و آرمانهای آنان باز هم تحقق نمی پذیرفت. مبارزات مکرر آنان و از آن جمله انقلاب ۱۹۱۱ که نهضتی در مقیاس تمام کشور بود همگی با شکست روبرو شد. وضع کشور هر روز بدتر می شد، زندگی غیر ممکن گردید. پس تردیدهایی بوجود آمد، پرورش و گسترش یافت. جنگ جهانی اول سراسر کره زمین را لرزاند، روسها به انقلاب اکتبر دست زدند و نخستین دولت سوسیالیستی جهان را بنیاد نهادند. نیروی انقلابی پرولتاریای کبیر و خلق زحمت کش کبیر روسیه، آن نیرویی که تا آنزمان در حالت پنهان بوده و از انظار خارجیان پوشیده مانده بود تحت رهبری لنین و استالین بنا گاه مانند آتشفشان بیرون زد و چینی ها و تمام جهانیان با چشم دیگری به روسها نگرینستند. آنگاه و فقط آنگاه دوران کاملاً نوینی در تفکر و در زندگی چینی ها پدید آمد. چینی ها مارکسیسم - لنینیسم، این حقیقت عام و جهانشمول را کشف کردند و سیمای چین رو به دگرگونی نهاد. (۳۲)

به این طریق، مانو نتیجه گیری نمود که چین قادر بود در راه انقلابی دمکراسی نوین قدم نهد. در این راه قادر بود بطرف " یک جمهوری خلق به رهبری طبقه کارگر"، سوسیالیسم و نجات واقعی مردم چین پیشرفت کند.

### خدمات فلسفی

نه تنها مانو خط دمکراسی نوین را بر حسب مبارزه سیاسی گسترش داد و جنگ را در همه جبهه ها برای برپایی رهبری پرولتاریا و جلو بردن انقلاب دمکراتیک نوین و جلو رفتن بطرف سوسیالیسم رهبری نمود، بلکه بعنوان بخشی لازم از رشد، دفاع و بکار برد خط انقلاب دمکراتیک نوین نیز خدمات مهمی انجام داد.

در سال ۱۹۳۷، در اوائل دوره جبهه متحد علیه ژاپن و جنگ ضد ژاپنی مانو دو اثر عمیق فلسفی " در باره پراتیک" و "در باره تضاد" را برشته تحریر در آورد. این آثار، در کل خدمات عظیمی به فلسفه مارکسیستی کردند. اما در آنزمان بطور مشخص تر، هدف آنان متوجه مبارزه با تمایلات اشتباه آمیز درونی حزب کمونیست چین در مبارزه جاری بود: از یک طرف تمایل به نفی نیاز به جبهه متحد و قصور در شناخت مرحله مبارزه جاری که توسط جنگ مقاومت علیه ژاپن مشخص می شد، و از طرف دیگر گرایش بطرف نفی نیاز به نقش

رهبری پرولتاریا در جبهه متحد و تسلیم نمودن حزب کمونیست و پرولتاریا به گومیندان و نیروهای طبقاتی که آن نمایندگی میکرد و بنا بر این تصور در تدارک در مرحله جاری مبارزه برای پیشرفت های آینده جهت تکمیل انقلاب دمکراتیک نوین و آغاز انقلاب سوسیالیستی.

مائو در: باره پراتیک " بخصوص با توجه به تئوری شناخت، پایه های فلسفی اشتباهات "چپ" و هم راست را روشن ساخت:

معهدا اغلب پیش می آید که فکر از واقعیت عقب میماند، این ناشی از آنست که شناخت انسان در اثر شرایط مختلف اجتماعی محدود می شود. ما در صفوف انقلابی خود علیه محافظه کاران افراطی مبارزه می کنیم، زیرا فکر آنها نمی تواند همگام با وضع عینی تغییر یافته پیش رود، این در تاریخ بمثابه اپورتونیزم راست تظاهر کرده است. این افراد نمی بینند که مبارزه تضادها پروسه عینی را به پیش برده است، در حالیکه شناخت آنها در همان مرحله قدیمی ثابت مانده است. فکر آنها از پراتیک اجتماعی جدا شده است، آنها نمی توانند در پیشاپیش عرابه جامعه حرکت کنند و هدایتش نمایند، بلکه فقط ببنبال آن میبوند و از اینکه اینقدر سریع به پیش میروند غرولند میکنند و میکوشند آن را به عقب بکشانند و در جهت عکس منحرف سازند.

ما علیه قافیه بافان "چپ" نیز مبارزه میکنیم. فکر آنها از روی مراحل معین تکامل پروسه های عینی میجهد، برخی از آنها تصورات واهی خود را حقیقت می پندارند و برخی دیگر تلاش می کنند تا قبل از موقع به آرمانهایی تحقق بخشند که فقط در آینده می توانند تحقق یابند و آنها خود را از پراتیک جاری اکثریت مردم و از واقعیات روز جدا می کنند و بدین ترتیب در عمل به ماجرا جویی می گرایند". (۳۳)

### پروسه رشد

مضافا مائو از یک دیدگاه فلسفی پایه های تغییر در انقلاب بورژوا – دمکراتیک چین از یک انقلاب دمکراتیک – کهن به انقلاب دمکراتیک نوین، علل زیر مراحل درون انقلاب دمکراتیک نوین، و همچنین اساس پیشرفت از طریق دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی را تحلیل نمود:

تضاد اساسی پروسه تکامل یک شئی یا پدیده و ماهیت پروسه که بوسیله این تضاد اساسی معین می شود، تا زمانیکه پروسه پایان نیافته، ناپدید نمی گردد، مع الوصف در هر مرحله از این پروسه طولانی تکامل وضع معمولا متفاوت است. زیرا با اینکه خصلت تضاد اساسی پروسه یک شئی یا پدیده و ماهیت پروسه تغییر نمی کند، تضاد اساسی در هر مرحله تکاملی این پروسه طولانی بتدریج اشکال حادثتری بخود می گیرد. بعلاوه از میان تضادهای بزرگ و کوچک متعدد که بوسیله تضاد اساسی تعیین میشوند و یا تحت تاثیر آن قرار میگیرند، بعضی ها حدت می یابند و برخی بطور موقتی و یا جزئی حل و یا از حدتشان کاسته میشود و پاره ای دیگر نیز تازه پدید می آیند. از اینجاست که مراحل مختلف پروسه نمایان می شود. چنانچه انسان به مراحل مختلف پروسه تکامل اشیاء و پدیده ها توجه نکند، نمی تواند تضادهای ذاتی اشیاء و پدیده ها را بطور مناسب حل نماید....

اگر پروسه انقلاب بورژوا – دمکراتیک چین را که با انقلاب ۱۹۱۱ آغاز شد، در نظر بگیریم، در اینجا نیز به چند مرحله خاص بر میخوریم. بخصوص دوره ای که بورژوازی در راس انقلاب قرار داشت، و دوره ای که پرولتاریا انقلاب را رهبری می کرد، دو مرحله فوق العاده مختلف تاریخی را نشان می دهند. عبارت دیگر رهبری پرولتاریا سیمای انقلاب را بطور اساسی دگرگون ساخت، منجر به صف بندی جدید طبقات، گسترش پر دامنه انقلاب دهقانی و پیگیری در انقلاب ضد امپریالیستی و فتودالی گردید و امکان گذار انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی فراهم



ساخت و غیره. همه اینها در دوره ای که بورژوازی در راس انقلاب قرار داشت، از جمله محالات بودند. با اینکه در خصلت اساسی مجموعه پروسه، یعنی در خصلت این پروسه بمناب یک انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی - ضد فئودالی (جهت دیگر این تضاد خصلت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی کشور است) به هیچوجه تغییری حاصل نشده است، معینا این پروسه در طول مدتی بیش از بیست سال از مراحل متعدد تکاملی گذشته است.... مختصات این مراحل عبارتند از تشدید بعضی از تضادها (مانند جنگ انقلاب ارضی و هجوم ژاپن به چهار استان شمال شرقی چین) و حل جزئی یا موقتی پاره ای از تضادها (مانند نابودی دیکتاتورهای نظامی شمال و مصادره زمینهای مالکان ارضی از طرف ما) و ظهور تضادهای نوین (مانند مبارزه بین دیکتاتورهای نظامی جدید و باز ستاندن زمینهای مصادره شده از طرف مالکان ارضی و بعد از آنکه مناطق پایگاهی انقلابی ما در جنوب چین از دست رفتند)". (۳۴)

اگرچه همانطور که قبلا گفته شد، " در باره پراتیک" و " در باره تضاد" کاربردی کماکان معتبر و عمومی داشته و فلسفه مارکسیستی را غنی تر ساخته اند. لاکن آنها از اهمیت حیاتی و ویژه در انقلاب چین در آن مرحله مشخص در زمینه چینی برای پیشرفت از درون جنگ ضد ژاپنی بطرف تکمیل انقلاب دمکراتیک در چین بر پایه ای نوین و پیشرفت بسوی سوسیالیسم، برخوردار بودند. همانطور که در ابتدای این فصل گفته شد، پیروزی انقلاب دمکراتیک در چین و پیشرفت چین بطرف سوسیالیسم نه تنها نمایانگر جهش بزرگی به جلو برای مردم چین، بلکه برای مردم همه جهان، در مبارزاتشان علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای رسیدن به سوسیالیسم و در نهایت کمونیسم بود. این انقلاب نه تنها در چین، بلکه در اوضاع بین المللی و در مبارزه طبقاتی بین المللی تغییرات عمیقی بدنال آورد. همانطور که بیانیه رهبران دولت و حزب چین بهنگام مرگ مائو جمع بندی کرد:

در طول دوره انقلاب دمکراتیک نوین، صدر مائو، در انطباق باحقیقت عام مارکسیسم - لنینیسم و با ترکیب آن با پراتیک معین انقلاب چین، خلاقانه خط عمومی و سیاست کلی انقلاب دمکراتیک نوین را ترسیم و ارتش رهائی بخش توده ای چین را پایه ریزی نمود و خاطر نشان ساخت که کسب قدرت سیاسی توسط نیروهای مسلح در چین تنها از طریق برپایی مناطق پایگاهی روستایی و با استفاده از دهات برای محاصره و در نهایت تسخیر شهرها امکان پذیر است و بس. او حزب ما، ارتش ما و کشور ما را در استفاده از جنگ خلق برای سرنگونی حاکمیت ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات رهبری نمود و انقلاب دمکراتیک نوین و تاسیس جمهوری توده ای چین را به پیروزی رسانید. پیروزی انقلاب توده ای چین به رهبری صدر مائو، اوضاع شرق و جهان را تغییر داد و راه رهایی ملل تحت ستم و خلق های تحت ستم را روشنایی بخشید. (۳۵)

### دفاع از انترناسونالیسم پرولتاری

بعنوان یک کشور سوسیالیستی، جمهوری خلق چین و حزب کمونیست چین، تحت رهبری مائو تسه دون به حمایت از مبارزه انقلابی مردم جهان، منجمله مبارزات رهایی بخش ملی مردم کشورهای مستعمره، ادامه داد. با آنکه بتازگی خود به آزادی رسیده بود، چین در اوائل سال ۱۹۵۰ با خلق کره در جنگ علیه تجاوز آمریکا متحد گردید. همزمان، چین از مبارزات مردم هندوچین و مردم مناطق دیگر، علیه امپریالیسم و ارتجاع دفاع نمود. و بیشتر آنکه، در اواسط و اواخر سالهای ۱۹۵۰ و بعد از آن، با فساد و در غلطیدن حزب شوروی به رویونیسم، خیانت خروشچف و برژنف و سایرین، و احیای سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی، حزب کمونیست چین بر رهبری مائو تسه دون، مبارزه تعیین کننده ای را علیه طبقه حاکم بورژوازی شوروی، از جمله یک مبارزه ایدئولوژیک فعال برای افشاء و نبرد با مارکسیسم دروغین و خیانت این رویونیستهای شوروی، آغاز نمود.

یک مورد مهم در این مبارزه این مسئله بود که آیا باید از جنبشهای انقلابی مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، که پس از جنگ جهانی دوم تبدیل به سیل خروشان ضد امپریالیستی گردیده بود، دفاع ( مقاله مهمی بود که Apologists of Neo- Colonialism کرد یا نه. " مدافعین استعمار نوین" )

توسط حزب کمونیست چین در باره این سؤال تعیین کننده، بعنوان پلمیکی علیه رویزبونیسم شوروی نگاشته شد. این مقاله در سال ۱۹۶۳ و بهنگامی نوشته شد که رویزیونیستها تازه در پروسه پیشبرد همه جانبه احیاء سرمایه داری در شوروی و مجموعه روابط شان با امپریالیسم آمریکا، که در آن موقع توسط تسلیم طلبی در مقابل آمریکا و سازش با آن رقم می خورد، بودند. " مدافعین استعمار نوین " تحلیل پایه ای و اصول بنیادینی را پیش می گذارد که کماکان در اوضاع کنونی اعتبار خود و اهمیت عظیم خود را حفظ کرده است - در اوضاعی که تغییرات قابل توجهی در جهان رخ داده است، و در مناسبات بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، تبابی بمتابله جنبه عمده روابط، جای خود را به رقابت داده است، و در اوضاعی که امپریالیسم آمریکا دیگر به تنهایی سر دسته استثمارگران و سرکوبگران و پناهگاه استعمار نیست. امروز دو ابر قدرت که هر دو استعمار نوین پیشه شان است، دشمنان عمده خلقهای جهان بوده و در مجموع با یستی هدف مبارزات عمده رهایی بخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین باشند.

با نظر به مبارزات در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، در این مقاله حزب کمونیست چین بصراحت اشاره می کند:

*اتخاذ موضع در برابر این موضوع بسیار حاد سیاست های جهان کنونی می باشد که یکی از مرزهای مهم بین مارکسیست -لنینیستها و رویزیونیستهای معاصر را تعیین می کند. مارکسیست - لنینیستها با پایداری در صف ملل ستمدیده قرار داشته از جنبش رهایی بخش ملی فعالانه پشتیبانی می کنند. رویزیونیستهای معاصر در واقع در صف امپریالیستها و استثمارگران قرار می گیرند و با توسل به هر وسیله ای جنبش رهایی بخش ملی را نفی کرده و با آن ضدیت می ورزند.(۳۶)*

### برخورد به جنبشهای انقلابی

رویزیونیستها روسی تلاش نمودند تا جنبشهای انقلابی مردم در کشورهای مستعمره را منحرف یا بواقع سرکوب نمایند چرا که بدرستی از این که این جنبشها در همکاری آنان با آمریکا و ظهورشان بعنوان یک ابر قدرت دخالت کنند، وحشت داشتند. خروشچف و شرکاء مدعی آن شدند که سیستم استعماری در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در آستانه نابودی قرار گرفته و مبارزه توده ای انقلابی قابل توجهی برای رهایی ملی در این مناطق دیگر وجود ندارد. در حقیقت این مبارزات را خروشچف بغایت خطرناک می دانست.

در جواب به این مسئله حزب کمونیست چین خاطر نشان نمود:

*واقعیت ها بسیار روشن هستند. پس از جنگ جهانی دوم امپریالیستها بهیچوجه از استعمار چشم نپوشیده اند، منتھی صرفا یک شکل نوین یعنی استعمار نوین را پیشه کرده اند. یکی از خصوصیات مهم این استعمار نوین این است که امپریالیستها مجبور شده اند که شکل کهنه حاکمیت مستقیم استعماری را در برخی نقاط تغییر داده و شکل نوینی از حاکمیت استعماری و استثمار را با اتکاء بر عمالی که آنها انتخاب نموده و پرورش داده اند، عملی سازند. امپریالیستها به سردمداری ایالات متحده آمریکا از طریق تشکیل بلوکهای نظامی، ایجاد پایگاه های نظامی و یا بوجود آوردن " فدراسیونها " و " جوامع مشترک "، و حمایت از حکومتهای دست نشانده خود، مستعمرات و کشورهای را که استقلال خود را اعلام داشته اند تحت کنترل و اسارت خود گرفته و با استفاده از واگذاری " کمک " اقتصادی و اشکال دیگر همچنان این کشورها را بصورت بازار فروش کالا و منابع مواد خام و محلی برای صدور سرمایه در آورده اند و*

ثروت‌های این کشورها را چپاول می‌کنند و خون مردم این کشورها را می‌مکند. امپریالیست‌ها همچنین سازمان ملل متحد را به یکی از وسایل مهم خود برای مداخله در امور داخلی این کشورها مبدل کرده و بدین‌طریق در این کشورها به تجاوزات نظامی، اقتصادی و فرهنگی می‌پردازند و هر وقت نتوانند در این کشورها از طریق "مسالمت‌آمیز" سلطه خود را حفظ کنند به کودتا‌های نظامی و اقدامات و فعالیت‌های خرابکارانه دست می‌زنند و حتی مستقیماً مداخله و تجاوز مسلحانه می‌پردازند...

این استعمار نوین نوع پلید تر و کریه‌تر استعمار است. (۳۷)

حزب کمونیست چین ورشکستگی رهبران رویزیونیست حزب کمونیست شوروی را در مورد این مسائل اساسی کاملاً افشاء کرد و اشاره نمود:

رهبران حزب کمونیست شوروی تئوری ای را اختراع کرده اند مبنی بر اینکه جنبش‌های رهایی بخش ملی وارد "مرحله جدیدی" شده اند که وظایف اقتصادی در مرکز آن قرار دارد. منظورشان این است که در حالیکه "سابقاً بطور کلی مبارزه بر زمینه سیاسی انجام می‌گرفت"، امروز مسئله اقتصادی بصورت "وظیفه مرکزی" و "حلقه اصلی در زنجیره رشد بیشتر انقلاب" در آمده است...

وظیفه عاجل و اولیه در مقابل این کشورها کماکان رشد بیشتر مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار نو و کهنه و نوکرانشان است. این مبارزه هنوز بشدت در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و دیگر زمینه ها، بر پا میشود. و مبارزات در همه این زمینه ها هنوز متمرکزترین شکل خود را در مبارزه سیاسی پیدا می‌کند که اغلب بصورتی اجتناب ناپذیر در مقابل سرکوب مسلحانه ارتقاء می‌یابد. برای کشورهایی که بتازگی به استقلال رسیده اند لازم است اقتصاد مستقل خود را رشد دهند. اما این وظیفه هرگز نباید از مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار قدیم و جدید و نوکرانشان، مجزا گردد.

همانند "از میان رفتن استعمار"، تئوری "مرحله جدید" که به رهبران حزب کمونیست شوروی اختصاص دارد، بروشنی به منظور ماستمالی کردن تجاوز به و غارت آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین توسط استعمار نوین که ایالات متحده آنرا نمایندگی می‌کند و سرپوش‌گذاردن بر تضاد حاد بین امپریالیسم و ملل ستمدیده و فلج کردن مبارزه انقلابی مردم این قاره ها است. البته بر اساس تئوری آنها، مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار نو و کهنه و نوکرانشان دیگر لازم نیست زیرا استعمار در حال از میان رفتن است و رشد اقتصادی بصورت و وظیفه مرکزی جنبش رهایی بخش ملی در آمده است. آیا این به آن معنی نیست که جنبش رهایی بخش ملی را میتوان کلاً بدور انداخت؟...

خط غلط رهبران حزب کمونیست شوروی و وظیفه مبارزه با امپریالیسم و استعمار را بطور کلی رها کرده و با جنگ‌های رهایی بخش مخالفت می‌ورزد، این به آن معنی است که آنها از پرولتاریا و احزاب کمونیست ملل و کشورهای تحت ستم می‌خواهند که پرچم وطن پرستانه مخالفت با امپریالیسم و مبارزه برای استقلال ملی را برچیده و به دیگران تحویل دهند. در آنصورت چگونه کسی می‌تواند در باره یک جبهه متحد ضد امپریالیستی یا رهبری پرولتاریایی صحبت کند؟ نظر دیگری که اغلب توسط رهبران حزب کمونیست شوروی اشاعه داده میشود آن است که مهم نیست تحت رهبری چه کسی، و حتی تحت رهبری ناسونالیست مرتجعی چون نهره، میتوان سوسیالیسم را بنا نهاد. که باز این ایده رهبری پرولتاریایی بیش از پیش جدا افتاده است. (۳۸)

نیاز دائم به رهبری پرولتاریایی

البته این به آن معنا نبود که در مقابله با حاکمیت امپریالیسم، چین از کشورهای واقع در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و یا حتی کشورهایایی که تحت رهبری اشخاصی مانند نهرو و دیگران بودند، حمایت نمی نمود. چین در این مبارزه در بسیاری جهات به آنان کمک نمود و آنان را برای هرچه محکمتر کردن مقاومتشان تشویق می نمود. اما نکته ای که بر آن تکیه می شد آن بود که چنین مقاومتی نمی توانست جانشینی برای مبارزه انقلابی توده ها و نیاز به پرولتاریا و حزب کمونیستش برای رهبری جنبشهای رهایی بخش ملی تا پیروزی کامل و سپس رهبری توده ها در ساختمان سوسیالیسم باشد و یا به آن ارجحیت داده شود.

و حزب کمونیست چین اصول مهم رابطه بین مبارزات رهایی بخش ملی در کشورهای مستعمره و مبارزات پرولتاریا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، اتحاد مشترک آنان در مبارزه علیه امپریالیسم و برای هدف نهایی سوسیالیسم و بالاخره کمونیسم را دوباره مورد تاکید قرار داد:

هیچکس نمی تواند اوضاع انقلابی بسیار مساعدی را که در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین جریان دارد انکار نماید. امروز، انقلابات رهایی بخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مهمترین نیروهایی هستند که به امپریالیسم ضربه مستقیم وارد می کنند. تضادهای جهان در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تمرکز یافته اند.

مرکز تضادهای جهانی و مبارزات سیاسی جهان ثابت نیست بلکه تغییری که در مبارزات بین المللی و اوضاع انقلابی رخ می دهند جابجا میشود. ما معتقدیم که با رشد تضاد و مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در اروپای غربی و آمریکای شمالی، روز خطیر نبرد در این خانه های سرمایه داری و قلب سرزمینهای امپریالیسم، فرا خواهد رسید. زمانی که آنروز فرا رسد، اروپای غربی و آمریکای شمالی بدون شک به مرکز مبارزات سیاسی جهانی و تضادهای جهانی مبدل خواهد شد. (۳۹)

با حفظ و اتکاء به انترناسونالیسم پرولتری، حزب کمونیست چین و جمهوری خلق چین تحت رهبری مائو تسه دون با این موضوع حاکمان رویزیونیست شوروی مخالفت ورزیدند و به مسئولیت ها و وظایف پرولتاریا و احزاب کمونیست در قدرت آن کشور های سوسیالیستی چنین اشاره می کنند:

بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و انترناسونالیسم پرولتری، هر کشور سوسیالیستی که در انقلاب خود پیروز گردیده باید فعالانه از مبارزات رهایی بخش ملل تحت ستم حمایت کرده و به آنان یاری کند. کشورهای سوسیالیستی باید بصورت مناطق پایگاهی برای حمایت و رشد انقلاب ملل تحت ستم و خلقهای سراسر جهان در آمده و نزدیکترین اتحادها را با آنان تشکیل داده و انقلاب جهانی پرولتاریایی را تا تکمیل آن به پیش برند. اما رهبران حزب کمونیست شوروی در واقع پیروزی سوسیالیسم در یک و یا چند کشور را بعنوان پایان انقلاب جهانی پرولتاریایی تلقی می کنند. آنان می خواهند انقلاب رهایی بخش ملی را به خط عمومی همزیستی مسالمت آمیز و منافع ملی کشور خود تسلیم نمایند. (۴۰)

در این زمان و در سالهای بعد مائو، بر رهبری حزب کمونیست چین و مردم چین در حمایت از مبارزات مردم در نقاط مختلف جهان، بخصوص در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین (از آن جهت که این مناطق به نقطه تمرکز تضادهای سیستم امپریالیستی جهانی و به مرکز توفان جنبش انقلابی در سراسر جهان تبدیل شده بودند) ادامه داد. در طول سالهای ۱۹۶۰، مائو بیانیه های متعددی را در مقاطع حساس و در حمایت از مبارزات کلیدی در جهان، بخصوص در این مناطق، صادر نمود، بیانیه هایی که حمایت خلق چین را سازمان داده و مردم انقلابی و توده های وسیع تمام کشورها را فرا می خوانند که به پشتیبانی از این مبارزات برخیزند. سپس در سال ۱۹۷۰، در اوج تجاوز آمریکا به هندوچین، مائو بیانیه دیگری در حمایت از مردم هندوچین و جهان بخصوص مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در جنگ علیه سرمایه داری آمریکا و سگهای خدمتگزارش، صادر نمود. طی این دوران و بعد از آن، مائو

همچنین بطور فزاینده ای به خلقهای سراسرجهان در رابطه با ماهیت ارتجاعی و نقش سوسیال امپریالیسم، منجمله تلاشهای شدت یابنده اش برای نفوذ در و تخریب جنبشهای انقلابی ای که متوجه امپریالیسم آمریکا بوده و تلاشهای آن برای منحرف کردن این جنبشهای و تبدیل آنها به ابزاری در خدمت رقابت رشد یابنده اش با امپریالیسم آمریکا، هشدار می داد.

### یک انترناسیونالیست کبیر

صرف نظر از تغییرات ویژه ای که در اوضاع رخ داد، مائو تسه دون تا آخرین نفس به مبارزه برای اصل پایه ای و خط حمایت از مبارزه انقلابی مردم تمام کشورها، منجمله جنبشهای رهایی بخش ملی حیاتی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و مبارزه با رویزیونیسم و خرابکاری آنها در این مبارزات، ادامه داد. از چنین مجموعه ای می توان دید که نقش بزرگ مائو در رابطه با انقلاب در کشورهای مستعمره عبارت است از: اول، تدوین پایه ای تئوری و استراتژی برای پیشرفت از درون انقلاب بورژوادمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در این کشورها، و سپس ادامه رهبری حمایت از مبارزات انقلابی خلقهای جهان، و همچنین بعنوان بخشی تعیین کننده از آن، کمک به مبارزات خلقها در کشورهای مستعمره، از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی و عملی.

امروز، اگرچه با اوضاع متنوعی در کشورهای مختلف آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین روبروئیم و اگرچه شرایط کنکرت ممکن است از بعضی جهات با شرایط چین در دوران انقلاب دمکراتیک نوین تفاوتهایی داشته باشد، با این وجود تئوری پایه ای، استراتژی، خط و رهبری تامین شده توسط مائو تسه دون برای انقلابات در این کشورها حقیقتاً بعنوان یکی از بزرگترین و جاودانه ترین خدمات مائو به مارکسیسم – لنینیسم و مبارزه انقلابی بطرف هدف نهایی کمونیسم در سراسر جهان، محسوب می گردد.

### یاداشتها

توضیحات فصل به فصل شماره گذاری شده و اختصارات زیر مورد استفاده قرار گرفته اند.

- م.آ.م.ا. منتخب آثار مارکس و انگلس، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۳
- م.م.م.ا. مراسلات منتخب مارکس و انگلس، انتشارات پروگرس مسکو، ۱۹۷۳
- م.آ. منتخب آثار مائو تسه دون، اداره نشریات زبانهای خارجی، جلدهای ۱ تا ۴ انگلیسی ۱۹۷۵ فارسی
- ۱۹۶۹، جلد ۵ انگلیسی ۱۹۷۷ فارسی ۱۳۵۷ انتشارات سازمان انقلابی
- م.آ.ن. منتخب آثار نظامی مائو تسه دون، اداره نشریات زبانهای خارجی پکن، ۱۹۳۹
- ت.ج.ک.ش. تاریخ حزب کمونیست شوروی(بلشویک) انتشارات بین الملل، نیویورک، ۱۹۳۹
- کلیات ۴۵ جلدی لنین، چاپ مسکو

توضیح: بعلت موجود نبودن متن ترجمه شده به فارسی تعداد زیادی از منابع زیر و همچنین نادقیق بودن بسیاری از ترجمه های

مورد دسترسی، کلیه منابع مذکور به متون انگلیسی آنها رجوع داده شده اند.

- ۱) مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس، ا.ن.ز.خ. ۱۹۷۷ صفحات ۳۴، ۳۷، ۳۸
- ۲) مارکس، "انقلاب در چین و کشورهای مستعمره"، "مارکس و انگلس در باره مستعمرات" انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۶۸ ص ۲۱ و ۲۲
- ۳) انگلس، "انگلس به ک- کائوتسکی"، همانجا ص ۳۴۷
- ۴) انگلس، "انگلس به ک- کائوتسکی"، ۱۸۸۲ همانجا ص ۳۴۲
- ۵) لنین، "سوسیالیسم و جنگ"، "لنین در باره جنگ و صلح، سه مقاله" ا.ن.ز.خ. ۱۹۷۰، ص ۱۶ و ۱۷
- ۶) لنین، "در زیر پرچم دروغین"، کلیات، مسکو، ص ۱۴۸
- ۷) همانجا ص ۱۴۰ و ۱۴۲
- ۸) لنین، "نقدی بر مارکسیسم"، کلیات ج: ۲۳، ص ۳۸
- ۹) لنین، "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" کلیات، ج: ۹ ص ۸۶ و ۸۷
- ۱۰) رجوع کنید به کلیات لنین، ج: ۹ ص ۱۰۰
- ۱۱) استالین، "انقلاب اکتبر و مسئله ملی"، کلیات استالین، ج: ۴ چاپخانه زبانهای خارجی، مسکو، ۱۹۵۳، ص ۱۶۹ و ۱۷۰
- ۱۲) لنین، "کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی"، رجوع کنید به "گزارش کمیسیون ملی و مستعمراتی"، کلیات ج: ۳۱ ص ۲۴۴
- ۱۳) همانجا
- ۱۴) مائو تسه دون، "گزارش در باره بررسی جنبش دهقانی خونان"، م.آ. ج: ۱، ا.ن.ز.خ. پکن ۱۹۷۵ ص ۲۳ و ۲۴
- ۱۵) همانجا ص ۲۸ و ۲۹
- ۱۶) مائو تسه دون، "تحلیل طبقات جامعه چین"، م.آ. ج: ۱، ص ۱۳
- ۱۷) همانجا
- ۱۸) مائو تسه دون، بمناسبت انتشار مجله "کمونیست"، م.آ. ج: ۲، ص ۲۸۶ و ۲۸۷
- ۱۹) در حین اینکه این امر حزب چین را در جاده صحیح قرار داد، سالها بعد در اوائل سالهای ۱۹۴۰ و در طول یک مرحله بن بست در کنگ بود که خطوط اپورتنیستی عمیقا و بطور همه جانبه ریشه کن شدند. مائو در درون حزب یک جنبش تصحیح خطوط را رهبری کرد که بر علیه ذهنی گرایی و مخضوضا تمایلاتی که از ادغام حقایق عام مارکسیسم-لنینیسم با چراتیک مشخص انقلاب چین عاجز می ماندند، هدف گیری شده بود.
- ۲۰) مائو تسه دون، "در باره دولت ائتلافی"، م.آ. ج: ۳ ص ۲۵۲
- ۲۱) همانجا ص ۲۵۲ و ۲۵۳

- (۲۲) برای مصال رجوع کنید به "اوضاع و وظایف جنگ مقاومت ضد ژاپنی پس از سقوط شانگهای و تاملی یوان"، ۱۲ نوامبر ۱۹۳۷ م.آ، ک: ۲ ص ۶۱ تا ۷۰
- (۲۳) مائو تسه دون، "وحدت منافع اتحاد شوروی و همه بشریت"، م.آ، ج: ۲ ص ۲۷۷ و ۲۷۹
- (۲۴) مائو تسه دون، "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، م.آ، ج: ۲ ص ۳۲۶ و ۳۲۷
- (۲۵) همانجا ص ۳۳۰ و ۳۳۱
- (۲۶) مائو تسه دون، "در باره دمکراسی نوین"، م.آ، ج: ۲ ص ۳۴۹
- (۲۷) رجوع کنید به "درباره دمکراسی نوین" همانجا ص ۳۴۹
- (۲۸) همانجا ص ۳۵۰
- (۲۹) همانجا ص ۳۵۱
- (۳۰) مائو تسه دون، "چند ارزیابی از وضع بین المللی کنونی"، م.آ، ج: ۴ ص ۸۷
- (۳۱) همانجا ص ۸۸
- (۳۲) مائو تسه دون، "در باره دیکتاتوری دمکراتیک خلق"، م.آ، ج: ۴ ص ۴۱۳
- (۳۳) مائو تسه دون، "در باره پراتیک"، م.آ، ج: ۱ ص ۳۰۶ و ۳۹۷
- (۳۴) مائو تسه دون، "در باره تضاد"، م.آ، ج: ۱ ص ۳۲۵ و ۳۲۶
- (۳۵) "پکن رویو"، شماره ۳۸، ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۶، ص ۷ و ۸
- (۳۶) "مدافعان استعمار نو"، ا.ن.ز.خ، پکن ۱۹۶۳، ص ۲
- (۳۷) همانجا ص ۶ و ۷
- (۳۸) همانجا ص ۸ و ۹ و ۱۰، ۳۱ و ۳۲
- (۳۹) همانجا ص ۲۷
- (۴۰) همانجا ص ۳۵